

مهدیون دوازده گانه فرزندان امام مهدی (عج)

در پاسخ به آنچه شیخ محمد سند تحت عنوان «مهدیون دوازده گانه بعد از امامان دوازده گانه» نوشته است.

نوشته

عبدالرزاق هاشم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	مهديون دوازده گانه فرزندان امام مهدي عليه السلام
نام کتاب اصلی	المهديون الإثنا عشر أبناء الإمام المهدي عليه السلام
نویسنده	عبدالرزاق هاشم
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدي عليه السلام
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۳
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۳ق/۲۰۱۲م
کد کتاب	۱۶۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن عليه السلام
به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷مقدمه
۹عنوان «مهدیون» طبق نظر شیخ سند یعنی «رجعت»
۱۰حکمت‌ها و معانی عمیق مورد ادعا
۱۴گفته‌های شیخ سند دربارهٔ روایت وصیت
۱۸شواهد شیخ سند
۱۸شاهد اول
۲۰روایاتی که به وجود مهدیون در عصر ظهور دلالت می‌کنند
۲۵روایت دیگری که شیخ سند به آن استناد می‌کند
۲۶شاهد دوم
۲۹شهودی برای شاهد
۲۹شاهد شماره ۱
۳۱اعتراف به مهدیون (علیه السلام)
۳۴شاهد شماره ۲
۳۵شواهدی دیگر
۳۶بازگشت به روایت وصیت
۳۷شیخ سند سؤال می‌پرسد
۳۹شاهد سوم
۴۱شاهد چهارم
۴۲شاهد پنجم
۴۶شاهد ششم
۴۶روایاتی که شیخ سند با آنها استدلال کرده است
۴۸گروهی از شیعیان ما
۵۱روایت دیگری که شیخ سند به آن استدلال کرده است
۵۳تذکره‌هایی از طرف شیخ محمد سند

۵۳.....	تذکر اول
۵۴.....	تذکر دوم
۶۰.....	تذکر سوم
۶۲.....	تذکر چهارم

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الطيبين الطاهرين،
الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.

بسیار جای تأسف است که بیشتر مردم از سطح علمی و امانت‌داری واقعی فکری کسانی که آنها را محقق و دقیق توصیف می‌کنند و به آنها به رایگان القاب می‌بخشند اطلاع ندارند؛ و اگر از حقیقت آن آگاه بودند قطعاً فرار را بر قرار ترجیح می‌داند و دل‌هایشان پر از رُعب و وحشت می‌شد.

«شیخ محمد سند» نمونه بارزی از این قبیل افراد است؛ و چنانچه خواهید دید شیخ به قضیه‌ای شکست‌خورده می‌پردازد، و شاید خود او بهتر می‌داند این قضیه از پایه و اساس ویران است - زیرا در این زمینه از ادراکی قوی برخوردار است - اما برای دفاع از آن، هرگونه سختی را تحمل می‌کند و بر هر مرکب چموشی سوار می‌شود!

واقعیت این است که اگر این قضیه به هر فرد متعادلی عرضه شود قطعاً و به‌آسانی حکم خواهد کرد مقصود از مهدیون در روایات مورد بحث، فرزندان امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام هستند که در دولت عدالت الهی حکومت می‌کنند؛ اما شیخ سند می‌خواهد با تلاشی نومیدانه ما را متقاعد کند «شب» روز است و «روز» شب! گویی خداوند این فرد را فقط برای عناد و لج‌بازی آفریده است!

از خداوند مسئلت دارم این اندک را از من بپذیرد، که او چه نیکو مولایی است.

و نهایت دعای ما اینکه سپاس و ستایش مخصوص خداوند پرورگار جهانیان است.

عنوان «مهدیون» طبق نظر شیخ سند یعنی «رجعت»

شیخ محمد سند در بحث خود روش عجیبی را در پیش گرفته؛ به طوری که ادعا کرده روایات بسیار زیادی که درباره مهدیون آمده‌اند منظور از آنها تعبیر از مفهوم «رجعت» بوده است، اما طبق تعبیر او:

«به زبانی غیر از عنوان رجعت، و غیر از لفظ کزه و اوبه (بازگشت)، و دیگر عناوین و اسم‌های رجعت.»

بنابراین منظور از مهدیون دوازده‌گانه‌ای که روایات بیان کرده‌اند و بعد از ائمه دوازده‌گانه می‌آیند به نظر شیخ محمد سند:

«همان ائمه دوازده‌گانه با توجه به رجعت و بازگشتشان بعد از مرگ به دنیاست، به جهت برپایی دولت محمد و آل محمد!»

بی‌تردید هرکس سخنان شیخ را می‌خواند نخستین تأثیری که در ذهنش حک می‌شود یک علامت سؤال بزرگ با تعجب‌های بسیار خواهد بود، چرا که تعبیر «رجعت» با اصطلاحاتی مثل «کزه» و «اوبه» (به معنی بازگشت) امری است قابل قبول و کاملاً طبیعی، به گونه‌ای که نیازی نمی‌بینیم خودمان را وادار به ارائه توضیح چیزی کنیم؛ چرا که «کزه» و «اوبه» هر دو همان معنایی را دارند که کلمه «رجعت» دارد، و همه به یک معنا اشاره دارند؛ یعنی به افرادی که در این دنیا زندگی می‌کرده‌اند، سپس می‌میرند و پس از مرگشان بازخواهند گشت؛ اما این غیرقابل قبول و غیرطبیعی است که این معنا با کلمه‌ای کاملاً دور از ذهن بیان شود، و با کلمه‌ای حتی که هیچ ارتباطی به معنایی که بیان کردیم نداشته باشد. کلمه «مهدیون» چگونه با کلماتی چون «کزه، اوبه، رجعت» ارتباط پیدا می‌کند؟

شاید خود شیخ سند احساس کرده باشد برای توجیه کلامش به چه تلاش زیادی نیاز دارد و در نتیجه سعی کرده با ادعای اینکه «حکمت‌ها و معانی عمیقی» وجود دارد که ایجاب می‌کند کلمه «مهدیون» برای بیان معنای رجعت به کار گرفته شود تا حدودی از تأثیر آن بر

خواننده بکاهد! اما با این حال بدیهی است اعتراض ما همچنان برقرار خواهد بود تا برای درک این حکمت‌ها و معانی عمیق مورد ادعا خودمان را چندان به زحمت نیندازیم؛ زیرا چگونه ممکن است کسی با جدیت با چنین ایده‌عجیبی تعامل برقرار کند که بیان می‌کند توضیح دادن با چیزی که هیچ ارتباطی با موضوع ندارد دارای حکمت و معنای عمیقی است؟!!

می‌گوییم: اما به‌رغم این موضوع، مطالعه آنچه قلم شیخ در این خصوص خواهد نوشت مفید خواهد بود تا بتوانیم میزان جدیت شیخ را در پرداختن به موضوعش تصور کنیم، و نیز در درک ما از انگیزه‌های واقعی که قلم و فکر شیخ را به حرکت درآورده اهمیت بسزایی خواهد داشت.

حکمت‌ها و معانی عمیق مورد ادعا

شیخ دو حکمت یا دو معنای عمیق را ذکر می‌کند؛ اولینشان:

«نکته بر تعبیر کنایی (استعاری) برای بیان رجعت؛ چراکه عقیده رجعت به معنای طرح و نقشه برپایی دولت برای اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بوده، و این طرح با توجه به اهمیت سیاسی و امنیتی‌اش ارائه شده، و فقط یک عقیده کاملاً تجربیدی نبوده است.»

و در پاسخ به وی گفته می‌شود:

۱. طرح و برنامه برپایی دولت برای اهل‌بیت (علیهم‌السلام) متوقف بر رجعت نیست؛ بلکه طوری طرح‌ریزی شده که در هر زمانی می‌تواند پیاده شود؛ اما شرایط تاریخی و وابسته بودن این نقشه به پذیرنده مناسب، آن را تا زمان ظهور قائمشان (علیه السلام) به تأخیر می‌اندازد، نه تا زمان رجعت، به آن صورتی که شیخ سند گمان می‌کند؛ و حتی خواهیم دید خود شیخ سند به احادیثی از این قبیل استناد می‌کند: «پس تعجیل مکنید؛ به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شده است ولی شما آن را فاش کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت.» آیا دلالت این حدیث

به این معنا نیست که ایشان علیهم‌السلام در حالت تلاش و کوشش مستمر و دائم برای دستیابی به هدف مقدس الهی بوده‌اند که با برپایی دولت عدل الهی جلوه‌گر می‌شود؛ در غیر این صورت شما را به خدا سوگند برای چه شمشیرها و زهرها ایشان را قطعه‌قطعه کرده است؟ آیا فقط به دلیل تعبیرات کنایه‌آمیز سرد و بی‌روح؟!

در حقیقت آنچه شیخ سند مطرح کرده بسیار عجیب است و شگفتی از آن پایان ندارد! احادیثی که به دولت عدل الهی - که قائم آل محمد علیهم‌السلام آن را به پا می‌دارد - بشارت داده‌اند بسیار زیاد هستند، و یقینی که این احادیث به بار می‌آورد آتش اشتیاق را در دل‌های افراد عامی و دانشمند شعله‌ور ساخته است. ای کاش می‌دانستم سینه شیخ سند در برابر این شعله سوزان مقدس چه موضعی دارد؟!

۲. تعداد بسیار زیادی از روایات صادر شده از اهل بیت علیهم‌السلام، به صراحت کامل بیان کرده‌اند آنها علیهم‌السلام دولتی دارند که مهدی‌شان آن را بر پا می‌کند؛ و همانند آن نیز روایاتی هست که به رجعت تصریح کرده‌اند. پس اعتقاد به مهدی علیهم‌السلام و دولت مبارکش، و نیز اعتقاد به رجعت، دو باوری هستند که برای مردم مخفی نبوده‌اند تا گفته شود ایشان علیهم‌السلام برای اشاره به آن به دلیل وجود انگیزه‌های امنیتی و سیاسی - روش کنایی و استعاری را برگزیده‌اند.

این مأمون است که از امام رضا علیه‌السلام درباره رجعت می‌پرسد و امام علیه‌السلام بی‌هیچ مشکلی پاسخش را می‌دهد. در [عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: ج ۱، ص ۲۱۸] آمده است: ... مأمون گفت: ای ابوالحسن، شما درباره رجعت چه می‌گویید؟ رضا علیه‌السلام فرمود: «قطعاً حق است، و در امت‌های پیشین نیز بوده و قرآن از آن سخن به میان آورده، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: هر چه در امت‌های گذشته بوده در این امت نیز دقیقاً مو به مو و قدم به قدم خواهد بود...»

اما دومین حکمت یا معنای عمیق به نظر شیخ سند:

«اشاره‌ای است به اینکه مهدیون مقامی از جمله مقاماتی است که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به

آن می‌رسند، و از سوی خداوند متعال به آنها وعده داده شده است.»

می گویم: مقصود شیخ سند این است که «مهدیون» مقامی در ارتباط با اقامه دولت است. وی در جایی از بحث خود گفته است:

«عنوان مهدی و مهدیون دارای تفسیر مستفیض و حتی متواتر در روایات اهل بیت (علیهم السلام) است، که همچون اصل در معنای خودش است؛ و منظور از آن امامی از ائمه دوازده گانه است وقتی دولت ظاهری و توانمند را برای دولت آل محمد (علیهم السلام) بر پا کند.»

و در جای دیگر گفته است:

«و معنای توصیف و منصب عنوان مهدی برای ائمه دوازده گانه اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان یک مقام خاص برای برپاکننده دولت محمد و آل محمد به صورت علنی است، و به نحو مستمر تا روز قیامت باقی است.»

وی همچنین گفته است:

«مقصود از مهدیون دوازده گانه همان ائمه دوازده گانه است؛ و آنها پس از به دست گرفتن مقام امامت، بدون داشتن یک دولت ظاهری علنی، از مقام مهدویت برخوردارند.»

این سخنان شیخ فقط یاهوسرایی است نه بیشتر؛ و آنچه او از تفسیر مستفیض و حتی متواتر در روایات اهل بیت (علیهم السلام) ادعا کرده چیزی است که به نظر می رسد او در خیالش پروراند است؛ زیرا متون روایی رویکرد متفاوتی را نشان می دهند. در [کافی شیخ کلینی: ج ۱، ص ۵۳۶] آمده است:

عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از زید ابوالحسن، از حکم بن ابی نعیم نقل کرده اند که وی گفته است: در مدینه خدمت اباجعفر امام باقر (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم بین رکن و مقام نذر کردم اگر شما را ملاقات کنم از مدینه بیرون نروم تا بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه. حضرت پاسخی به من نفرمود. سی روز در مدینه ماندم. بعد از آن در راهی به من برخورد و فرمود: «ای حکم، آیا تو هنوز اینجا هستی؟» عرض کردم آری، من نذری را که با خدا کرده بودم خدمت شما عرض کردم. آیا شما به من امری نمی فرمایید و از چیزی نیز نهی نمی فرمایید و پاسخم را نمی دهید؟ فرمود: «فردا

صبح زود به منزل من بیا.» صبح‌هنگام خدمت ایشان رفتیم. فرمود: «آنچه را می‌خواهی بپرسی.» عرض کردم من بین رکن‌ومقام برای خدا نذر کردم، روزه و صدقه‌ای به عهده گرفتم که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم تا آنکه بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا خیر؟ تا اگر شما باشید ملازم خدمت شما بشوم و اگر نباشید رهسپار شوم و در طلب معاش خود برآیم. فرمود: «ای حکم، همه ما قائم به امر خدا هستیم.» عرض کردم: آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: «همه ما به‌سوی خدا هدایت می‌کنیم.» عرض کردم آیا شما صاحب شمشیر هستید؟ فرمود: «همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم.» عرض کردم آیا شما همان کسی هستید که دشمنان خدا را می‌کشد و دوستان خدا به‌وسیله شما عزت‌مند می‌شوند و دین خدا با شما آشکار می‌شود؟ فرمود: «ای حکم، چگونه من او باشم، درحالی‌که من به چهل‌وپنج سالگی رسیده‌ام! حال آنکه صاحب این امر از من به‌دوران شیرخوارگی نزدیک‌تر و در سواری چابک‌تر است.»

امام باقر علیه السلام در این روایت «مهدی» را به معنای هدایت‌کننده به‌سوی خداوند تفسیر می‌کند، و این در کجای آنچه شیخ سند ادعا کرده است قرار می‌گیرد؟

بلکه در بسیاری از روایات ذکر شده مهدی به این دلیل مهدی نامیده شده است که: «به امری که پنهان بوده است هدایت می‌کند.»^۱

به نظر می‌رسد شیخ سند نظرات و اعتقادات خود را براساس تحقیقی حقیقی بنا نمی‌کند. بنده چندین بحث از او خوانده‌ام که طرح‌های مطرح شده در آنها بسیار عجیب بود و اختلافات فاحشی با تمامی طرح‌های مطرح شده داشت. این علاوه بر آن است که این مرد در این بحث خود به شدت تحت تأثیر اهداف جناحی بوده که به‌طور معمول دیدگاه را مغشوش می‌کند و حتی به نایبایی می‌کشاند.

این اهداف جانبدارانه، وی را تا به آنجا کشیده است که می‌گوید:

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق: ج ۱ ص ۱۶۰ و ۱۶۱؛ و روضة الواعظین، فتال نیشابوری: ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

«این عقیده و شناخت از رجعت به این شکل، برای جماعتی مشتبه شده و راه را برای مدعیانی هموار کرده است که می‌خواهند مؤمنان را از راه راست و تمسک به ائمه دوازده گانه اهل بیت (علیهم السلام) دور سازند و به شریکان و همتایانی که در ولایت الهی با آنان شریک می‌گردانند برسانند، تا حق را از موضعش منحرف کنند و به اسم ارتباط با دوازدهمین امام ما یعنی امام مهدی (علیه السلام) مردم را از ائمه دوازده گانه دور کنند، و حتی چه بسا بی‌خردی‌شان آنها را به آنجا رسانده که امام دوازدهم را هم کم‌اهمیت جلوه می‌دهند و ایشان را از مقامی که خداوند برایش تعیین کرده است دور می‌سازند، و اینکه ایشان همان «مهدی» مورد انتظار نیست و همان کسی نیست که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، و نفس‌هایشان و شیاطینشان آنها را به اطاعت از شیطان و واژگونه جلوه دادن امر با استفاده از سحر و شعبده کشاند تا کسانی را که عقل و دلی ضعیف دارند و در نفسشان بیماری است به گمراهی بکشاند؛ همان کسانی را که تفقهی در دین ندارد و به علم و ستونی استوار چنگ نزده‌اند.»

طبیعتاً ما به آرای «ماکیاولی» (مبنی بر اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند) اعتقاد نداریم، و بر همین اساس این اهداف جانبدارانه جناحی را توجیه‌کننده این هرج و مرج عقیدتی که نوشته‌های شیخ محمد سند پراکنده می‌کنند نمی‌بینیم، و از ایده «تفقه در دین و پناه بردن به علم و ستون محکم» همان‌طور که وی اشاره کرده است به‌عنوان تنها معیار داوری میان خودمان و او استفاده خواهیم کرد.

گفته‌های شیخ سند درباره روایت وصیت

بعد از پرداختن به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش، شیخ سند تحت عنوان «مغالطه در روایت» می‌نویسد:

«توهم: این روایت نشان می‌دهد امام دوازدهم وصیت را به فرزندش که سه اسم دارد تسلیم می‌کند؛ به این ترتیب که این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این بند از روایت: "بس هنگامی

که وفاتش فرارسید آن را باید به فرزندش اولین مهدیون تسلیم کند" با بازگرداندن ضمیر در "وفاتش" به امام دوازدهم آمده است، و به همین ترتیب ضمیر «فرزندش» نیز به امام دوازدهم بازمی‌گردد، و اینکه این اسم‌های سه‌گانه، اسم‌هایی برای فرزند امام دوازدهم هستند.»

از معنای کلام شیخ چنین دانسته می‌شود که مرجع ضمیر «ش» در کلمه «وفاتش» و «فرزندش» امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است، و در نتیجه حضرت فرزندی دارد که زمام امور را بعد از وفات پدر بزرگوارش به دست می‌گیرد، و او این را توهم محسوب می‌کند! اما چرا این توهم است؟! پاسخ را از شیخ سند تحت عنوان «پاسخ به این توهم» خواهیم شنید:

«این بازگرداندن ضمیر به امام دوازدهم، خطایی فاحش در ترکیب عبارت‌ها و سیاق جمله‌هاست؛ بلکه درست این است که ضمیر به امام یازدهم یعنی امام حسن عسکری (علیه السلام) بازگردد؛ یعنی هنگامی که امام عسکری (علیه السلام) وفاتش رسید آن را به فرزندش امام دوازدهم (علیه السلام) که سه اسم دارد تسلیم کند، و او دوازدهمین امام و اولین مهدی‌هاست؛ و امام دوازدهم سه اسم دارد: اسمی همانند اسم پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله) و اسم دیگر عبدالله و احمد است، و سومینش لقب حضرت است که مهدی است؛ و او امام دوازدهم، اولین مؤمنان است؛ و در برخی نسخه‌ها آمده است: "اسمی همانند اسم من و اسم پدرش، و آن عبدالله است." بر اساس این نسخه، اسم امام حسن عسکری (علیه السلام) "عبدالله" می‌شود، و اینکه چگونه امام دوازدهم، اولین مهدیون و اولین مؤمنان است را بیان خواهیم کرد.»

بنابراین هرچه شیخ سند تاکنون گفته فقط تکرار ادعایش است؛ اینکه ضمیرها به امام مهدی (علیه السلام) بازمی‌گردد چون به ایشان (علیه السلام) بازمی‌گردد؛ یعنی دلیل ادعا خود ادعاست!

اما چرا اگر ضمیر «ش» به امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) بازگردد خطایی فاحش است؟! مگر این ظاهر عبارت نیست؟! و به قدری واضح است که چشم درباره‌اش دچار خطا نمی‌شود! بیایید روایت را با هم بخوانیم:

«رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفت به علی (علیه السلام) فرمود: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به وسیله تو بین حق و باطل فرق گذاشته می شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی - چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند و هر کدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمان وفات او که فرارسید آن را باید به فرزند من "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت کنندگان و صاحب ثقات (دارای پینه های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار نماید؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. اینها دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند؛ و او سه اسم دارد؛ یک اسمش مانند اسم من، اسم دیگرش مثل اسم پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین اسم او مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.»

به سیاق عبارت زیر توجه کنید:

«و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفاتش رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند.»

این شخص کسی است که بعدش دوازده مهدی هستند. حال این شخص چه کسی است؟ طبیعتاً امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام است. آن حضرت علیه السلام خاتمه‌دهندهٔ دوازده امام است (اینها دوازده امام بود) و بعد از حضرت علیه السلام دوازده مهدی خواهند بود؛ و طبیعتاً کسی که وفاتش می‌رسد همان کسی است که وصیت را به فرزندش تسلیم می‌کند، و به این ترتیب ضمیر «ش» به امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام بازمی‌گردد، و منظور از «فرزند» نخستین فرد از دوازده مهدی است. به باور بنده موضوع در نهایت وضوح و روشنی قرار دارد و به شرح و بسط چندانی نیاز ندارد؛ اما اینکه چرا شیخ سند می‌خواهد از این موضوع واضح و روشن، مسئله‌ای در نهایت پیچیدگی بتراشد به طوری که نیازمند تحلیلی عمیقی بشود که تمام ثواب عقل سلیم را به همراه عقاید سلیم به چالش بکشاند، فکر می‌کنم پاسخ در همان هدف جناحی و جانبدارانهٔ گفته‌شده نهفته است.

اما بیاید طبق تعبیر خودشان- از «محاسبات عرب‌ها» استفاده کنیم و ببینیم آیا این مسئله واقعاً این قدر پیچیده است، یا به سادگی «محاسبات عرب‌ها» است؟! ببینید: «پس هنگامی که وفات تو رسید آن را به فرزندم حسن تسلیم کن» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام علی علیه السلام است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندم حسین تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام حسن علیه السلام است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش سیدالعبادین تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام حسین علیه السلام است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام سجاد علیه السلام است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش جعفر صادق تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام محمد باقر علیه السلام است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش موسی کاظم تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد

امام صادق (علیه السلام) است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش علی رضا تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام موسی کاظم (علیه السلام) است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد تقی تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام رضا (علیه السلام) است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش علی تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام جواد (علیه السلام) است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش حسن عسکری (علیه السلام) تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد، امام هادی (علیه السلام) است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد (علیه السلام) تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام حسن عسکری (علیه السلام) است. «هنگامی که وفاتش رسید آن را به فرزندش اولین مقربین تسلیم کند» کسی که در اینجا وفاتش فرامی‌رسد امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است. حالا نظر شما چیست؟ آیا این حقیقت روشن است؟ و آیا خورشید در درخشنده‌ترین روزش نیست؟!^۱

اما از آنجا که باطل نامفهوم و آشفته است برعکس حق که روشن و درخشان است. شیخ سند مجموعه‌ای از آنچه «شواهد برای این تفسیر» نام نهاده است پیش می‌کشد.

شواهد شیخ سند

شاهد اول

«شاهد اول: آنچه در چندین روایات از هر دو گروه [شیعه و سنی] آمده که کسی که این سه اسم را دارد امام دوازدهم است:

۱. شیخ طوسی در کتاب غیبت از فضل بن شاذان، از اسماعیل بن عیاش، از اعمش،

۱. ضرب المثل عربی: الشمس فی یوم عرسها. (مترجم)

از ابوائل، از حذیفه نقل کرده است، گفت: از رسول خدا ﷺ در ذکر مهدی شنیدم می‌فرمود: کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند اسمش احمد، عبدالله و مهدی است؛ و اینها نام‌های سه‌گانه اوست.»

پاسخ به او:

شکی نیست بسیاری از خوانندگان متوجه عملکرد شیخ محمد سند در اینجا خواهند شد؛ اینکه او روایت نقل شده از حذیفه را برای فهم مقصود از روایت وصیت که در بالا گفته شد به‌عنوان گواه آورده است؛ و خود او در هر حال به‌صراحت گفته است «شاهد اول...»؛ و می‌دانیم چنین عملکردی هیچ عیب و نقصی ندارد. اما آنچه شیخ محمد سند انجام داده آیا واقعاً بی عیب و نقص بوده است و جای هیچ‌گونه چون‌وچرایی ندارد؟!

به یاد داشته باشیم شیخ محمد سند می‌خواهد ما را قانع کند ضمیر «ش» در کلمه «وفاتش» و «فرزندش» در قسمت پایانی روایتِ وصیتِ به امام حسن عسکری علیه السلام باز می‌گردد، و در نتیجه دارنده اسم‌های سه‌گانه، امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام است، و مقطع مدّ نظر وی از روایت وصیت این قسمت بوده است: «پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقرّبین است تسلیم کند؛ و او سه اسم دارد؛ یک اسمش مانند اسم من، اسم دیگرش مثل اسم پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین اسم او مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.»

پیش‌تر روشن کردیم خود روایت به‌وضوح بیان می‌دارد ضمیر «ش» به امام مهدی علیه السلام باز می‌گردد و شخص مدّ نظر از «کسی که وفاتش می‌رسد» ایشان علیه السلام است و صاحب اسم‌های سه‌گانه که امامت به او تسلیم می‌شود فرزندش «احمد» است؛ و این یعنی ما ضرورتاً ثابت کرده‌ایم اسم «مهدی» از جمله اسم‌های فرزند است و در نتیجه او نیز «مهدی» است همان‌طور که پدراش «مهدی» هستند و این عنوان در میان‌شان مشترک است.

حال اگر این نکته ما روشن شده باشد، واضح خواهد شد شیخ محمد سند مغالطه کرده

است؛ و حتی سعی کرده ما را به مسیر اشتباه بکشاند! زیرا در این روایتی که به عنوان شاهد آورده است هیچ قرینه یا مشخصه دیگری وجود ندارد تا بتوان از طریق آن هویت مهدی گفته شده در آن را مشخص کرد، درست برعکس روایت وصیت که با توجه به مطالب گفته شده می توانیم به سادگی هویت مهدی را در آن مشخص کنیم، و در نتیجه روش صحیح این است که ما از روایت وصیت هدایت بگیریم و آن را به عنوان راهنمایی برای شفاف سازی هویت مقصود از مهدی در روایتی که شیخ سند به عنوان شاهد آورده است به کار بگیریم، درست در جهت عکس کاری که شیخ سند انجام داده است!

روایاتی که به وجود مهدیون در عصر ظهور دلالت می کنند

طبیعتاً کاری که شیخ سند انجام داده، مغالطه گری و تحکم بوده است؛ ولی تشخیص این مغالطه چه بسا برای عده بسیاری به دلیل مفهوم نادرستی که درباره دلالت لفظ مهدی به ویژه مهدی آخرالزمان به عنوان امام محمد بن حسن (علیه السلام) در ذهن ها تثبیت شده است - ممکن نباشد.

به همین دلیل لازم دیدم در اینجا به برخی روایاتی که به وضوح به شخصیتی که به عنوان مهدی یا قائم در آخرالزمان متولد می شود بپردازم، تا به این نتیجه برسیم ما در عصر ظهور، دو مهدی خواهیم داشت که اولینشان امام محمد بن حسن (علیه السلام) و دومینشان فرزندش احمد (علیه السلام) است که در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از وی یاد شده است. این روایات تقدیم حضور می شود:

۱. در کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۲۹ در خبری طولانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «... سپس با دست خود به حسین (علیه السلام) زد و فرمود: ای سلمان، مهدی امت من که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است از فرزندان این [فرزندم] است. امامی فرزند امام، عالمی فرزند عالم، وصی فرزند وصی. پدرش که بعد از او می آید امام، وصی و عالم است.» سلیم گوید: پرسیدم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود:

«پدرش از او برتر است. اولین، همانند اجر و ثواب همه‌شان را خواهد داشت؛ زیرا خداوند به واسطه او آنها را هدایت فرموده است.»

در این روایت دو قرینه وجود دارد که هویت آن مهدی را -که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند- روشن می‌کند:

• قرینه اول اینکه فرموده است: «پدرش که بعد از او می‌آید.» این عبارت یعنی پدر مهدی بعد از او می‌آید، و این بر امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام منطبق نمی‌شود؛ زیرا پدران آن حضرت قبل از وی بوده‌اند، اما بر «احمد» فرزند امام مهدی علیه السلام منطبق می‌شود؛ زیرا پدرش او را می‌فرستد تا به این امر قیام کند و زمین را پاک گرداند؛ اما آنچه در اینجا برای بنده اهمیت دارد این نکته است که برای خواننده روشن کنم اقدام «احمد» به وظیفه پاک‌سازی زمین به این معنا نیست که امام مهدی آن کسی نخواهد بود که باطل را نابود و حق را استوار می‌گرداند؛ بلکه حقیقت این است این امر از باب اولی به آن حضرت علیه السلام نسبت داده می‌شود؛ زیرا آن حضرت علیه السلام فرمان‌دهنده بوده است. خداوند عزوجل خارج کردن نفوس‌ها (مرگ) را در قرآن کریم یک بار به خودش نسبت داده است، و بار دیگر به ملائکه، و مرتبه سوم به ملک‌الموت، بدون اینکه هیچ‌گونه تعارض یا منافاتی وجود داشته باشد. آنچه ملائکه مأمور مرگ انجام می‌دهند به فرمان ملک‌الموت (عزرائیل علیه السلام) است، و او نیز به فرمان خداوند عزوجل عمل می‌کند.

در کافی: ج ۱، ص ۵۳۵ آمده است: از ابو‌خدیجه نقل شده است، گفت: از اباعبدالله امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «چه بسا مردی به عدالت یا ظلمی اقدام کند و این کار به او نسبت داده شود، درحالی که خودش آن را انجام نداده است، و این کار توسط فرزند او یا فرزند فرزندش انجام شده باشد؛ که در این صورت او، همو خواهد بود.»

از ابوبصیر، از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند متعال به عمران وحی کرد من به تو پسری درست‌کار و مبارک می‌دهم که به اذن خدا کوری و پیسی را شفا می‌دهد و

مرده را زنده می کند، و او را رسولی به سوی بنی اسرائیل قرار می دهیم. عمران این خبر مسرت بخش را به همسرش - که مادر مریم بود - داد. وقتی او حامله شد فکر می کرد فرزندش پسر است، ولی وقتی وضع حمل کرد گفت: پروردگارا من دختر زاییدم، و پسر همچون دختر نیست؛ یعنی دختر نمی تواند رسول باشد. خداوند عزوجل می فرماید: و خداوند دانایانتر است به آنچه او زاید. وقتی خدا عیسی را به مریم بخشید او همان کسی شد که به عمران بشارت داده و به او وعده داده شده بود. پس اگر ما درباره مردی چیزی گفتیم و آن چیز در فرزند او یا در فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید.»

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «اگر چیزی درباره مردی گفتیم و در او نبود ولی در فرزند یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید؛ چراکه خداوند متعال هر چه بخواهد انجام می دهد.»

در الامامة و التبصرة: ص ۹۴ آمده است: از ابو عبیده بن حذاء نقل شده است، گفت: از ابوجعفر (علیه السلام) درباره این امر پرسیدم که چه وقت است؟ فرمود: «اگر امیدوار بودید او از جهتی به سوی شما بیاید و سپس از جهتی دیگر آمد، او را انکار نکنید.»

• قرینه دوم: این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید: «پدرش از او برتر است.» یعنی پدر مهدی برتر از مهدی است. این عبارت بر امام محمد بن حسن (علیه السلام) منطبق نمی شود؛ زیرا آن حضرت (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام)، و حتی از همه پدرانش به استثنای اصحاب کساء برتر بوده است. در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۷۳ روایت شده است: ابوبصیر از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) و آن حضرت از پدران خویش (علیه السلام) فرموده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به درستی که خدای عزوجل از هر چیزی یکی را برگزید: از زمین، مکه را اختیار کرد، از مکه مسجد الحرام، از مسجد الحرام آن بخشی را که کعبه در آن قرار دارد، از چهارپایان، ماده هایشان را، از گوسفندان، میش، از روزها روز جمعه، از ماهها ماه رمضان، از شبها شب قدر، از مردم بنی هاشم، از بنی هاشم من و علی، از نسل من و علی، حسن و حسین را اختیار کرد و آن سلسله را تا دوازده امام از فرزندان حسین کامل کرد؛ که نهمین آنان، باطنشان و

ظاهرشان است و او برترین و قائم ایشان است.»

۲. در کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۳۳ و صفحات بعد از آن آمده است: رسول خدا ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود: «علی بن ابی طالب هشت دندان بُرنده و شکافنده دارد و نیز مناقبی که هیچ یک از مردم ندارند...» تا آنجا که فرمود: «مهدی از ایشان است و کسی که قبل از (مهدی) است از او برتر است. قبلی برتر از بعدی است؛ زیرا او امامش است و آن دیگری، وصی قبلی است.»

در این روایت نیز رسول خدا ﷺ می فرماید پدر مهدی، برتر از مهدی است و دانستیم امام مهدی محمد بن حسن برتر از پدرش امام عسکری علیه السلام و حتی برتر از همه امامان از نسل حسین علیه السلام بوده است؛ نتیجه آنکه مراد از مهدی در این روایت، احمد، فرزند امام محمد بن حسن یادشده در وصیت رسول خدا ﷺ است.

۳. در کافی: ج ۱، ص ۵۳۴ روایت شده است: امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «از فرزندان من دوازده نقیب (جلودار)، نجیب (نیک نژاد و خوش گوهر)، فهمیده و مُحَدَّث هستند که آخرین آنها قائم به حق است؛ همان کسی که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.»

و شبیه همین حدیث در کافی: ج ۱، ص ۵۳۴ وارد شده است: اباجعفر علیه السلام می فرماید: «رسول خدا ﷺ فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی، میخ های این زمین هستیم یعنی ستون ها و کوه های زمین- خداوند به وسیله ما زمین را محکم نگاه داشته تا اهلش را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من بروند زمین اهل خود را فرومی برد و به آنها فرصت داده نمی شود.»

فرزندان رسول خدا ﷺ پس از استثنا کردن علی علیه السلام که برادر رسول خدا ﷺ است- عبارت اند از:

۱. حسن؛ ۲. حسین؛ ۳. سجاد؛ ۴. باقر؛ ۵. صادق؛ ۶. کاظم؛ ۷. رضا؛ ۸. جواد؛ ۹.

۲۴.....انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - مهدیون دوازده گانه، فرزندان امام مهدی (علیه السلام)

هادی؛ ۱۰. عسکری؛ ۱۱. مهدی (علیه السلام)؛ ۱۲. احمد بن مهدی؛ و او طبق متن صریح این حدیث، قائم است.

۴. در کافی: ج ۱، ص ۵۳۲؛ و خصال: ص ۴۷۷ و ۴۷۸ وارد شده است: از جابر بن عبدالله انصاری، گفت: «بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم درحالی که پیش رویش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان آن حضرت نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که آخرین آنها قائم بود. نام سه تن از آنها محمد و نام چهار تن علی بود؛ سلام و صلوات خداوند بر همه‌شان باد.»
فرزندان دوازده گانه فاطمه (علیها السلام) همان فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند یعنی به استثنای علی (علیه السلام) و آخرین نفر از آنان قائم است؛ یعنی «احمد» همان قائم است.

۵. در غیبت نعمانی: ص ۱۶۸ امام ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «در صاحب این امر سنت چهار پیامبر وجود دارد: سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله)»
گفتم: سنتی موسی چیست؟ فرمود: «ترسان و مراقب.» گفتم: سنتی عیسی چیست؟ فرمود: «آنچه درباره عیسی گفته شد درباره او نیز گفته می‌شود.» گفتم: سنت یوسف چیست؟ فرمود: «زندان و غیبت.» گفتم: سنت محمد (صلی الله علیه و آله) چیست؟ فرمود: «هنگامی که قیام کند به روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتار می‌کند، با این تفاوت که او آثار محمد را آشکار می‌سازد. شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می‌کند و می‌کشد و می‌کشد تا خداوند راضی شود.»
گفتم: چگونه رضایت خداوند را متوجه می‌شود؟ فرمود: «خداوند رحمت را در قلبش می‌اندازد.»

امام مهدی (علیه السلام) زندانی نمی‌شود؛ پس مقصود شخصی دیگر یعنی احمد است؛ و اینکه می‌فرماید «شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می‌کند» نشان می‌دهد شخص مدّ نظر، مردی از اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) (فرزند امام مهدی) است که در مشرق و نه در مکه خروج می‌کند؛ زیرا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: «قبل از مهدی، مردی از اهل بیتش از

مشرق خروج می کند که شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می کند.»^۱

به همین مقدار از روایات بسنده می کنم، اگرچه آنچه ذکر نکرده ام بسیار بیشتر است.

روایت دیگری که شیخ سند به آن استناد می کند

روایت دومی که شیخ محمد سند به عنوان «شاهد اول» پیش می کشد روایت وارد شده از ابوجعفر محمد بن علی باقر، از پدرش، از جدش علیه السلام است؛ می فرماید: از امام باقر علیه السلام از پدرش، از جدش علیه السلام روایت شده است، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درحالی که بر منبر بود فرمود: «در آخر الزمان از فرزندان من مردی ظهور خواهد کرد که رنگش سفید متمایل به سرخ است، شکم و ران هایی عریض و پهن، و شانیهایی بزرگ دارد. در پشت او دو خال است، یکی به رنگ پوست و دیگری شبیه خال پیامبر. او دو اسم دارد: اسمی که مخفی می ماند و اسمی که آشکار می شود. اما اسمی که مخفی می ماند "احمد" است و اسمی که آشکار می شود محمد است...»^۲

این روایت در حقیقت نفعی به حال شیخ سند ندارد؛ بلکه چیزی را که ما می گوئیم تأیید می کند. اگر درباره این فرمایش حضرت علیه السلام بپرسیم: «**دو اسم دارد**» آیا منظور این است که یک شخص هست که دو اسم بر او اطلاق می شود، یا منظور این است که دو شخص هستند که هر دو از عنوان قائم برخوردارند؟! طبیعتاً معنای دومی که ذکر کردیم از واژه «دو اسم» در همان نگاه اول به ذهن خطور نمی کند، برخلاف معنای اول؛ اما این معنا یعنی معنای دوم - قرینه ای هست که ما را وادار به پذیرفتن آن می کند. این فرمایش: «**اسمی که مخفی می ماند و اسمی که آشکار می شود**» اما اسمی که مخفی می ماند "احمد" است و اسمی که آشکار می شود محمد است» جز با معنای دوم هم خوانی ندارد.

۱. الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۱۳۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳.

زیرا معنا ندارد اسم «احمد» مخفی باشد درحالی که خود روایت آن را ذکر کرده است؛ «اما اسمی که مخفی می ماند "احمد" است» مگر اینکه مقصود از اسم، مسمای شخص باشد؛ و به این ترتیب معنی اینکه دو اسم دارد می شود دو شخصیت هستند که هر دو قائم هستند، و این همان مطلوب است.

شاهد دوم

اما شاهد دومی که شیخ محمد سند پیش می کشد تا گواهی برای نظریه اش باشد که می گوید مهدیون (علیهم السلام) همان ائمه (علیهم السلام) هستند، عبارت است از:

«عنوان مهدی و مهدیون دارای تفسیر مستفیض و حتی متواتر در روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که در معنای خود همچون یک اصل است، و مقصود از آن ائمه دوازده گانه است، وقتی دولتی ظاهری را که دولت آل محمد (علیهم السلام) را تمکین می بخشد اقامه کند. از جمله امور مشخص و آشکار در روایات ائمه (علیهم السلام) این نکته است که ائمه دوازده گانه رجعت می کنند و این از لازمه های اعتقاد به رجعت است. آنها یک به یک دولت آل محمد را بر پا می کنند و این همان تعبیر سخن حق تعالی است که می فرماید: ﴿و تُرِيدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم).

این خطابی عام برای همه ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) حتی دوازدهمین امام است که ایشان نیز رجعت خواهد داشت.

پس منظور از مهدیون دوازده گانه، خود امامان دوازده گانه هستند. آنان پس از دریافت مقام امامت بدون حکومت ظاهری آشکار، مقام مهدویت را به دست خواهند آورد، و حتی درباره امام دوازدهم نیز از هنگام وصیت و امامت از پدرش حسن عسکری (علیه السلام) تا روز ظهورش این وضعیت مستثنا نیست، تا اینکه در این هنگام توصیف عملی برای مقام مهدی بودن برایش محقق می گردد؛ و فحوای فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایت مزبور به همین اشاره

می‌کند: «آنها دوازده امام هستند، و بعد از آنها دوازده مهدی خواهد بود»؛ یعنی بعد از امامت امام دوازدهم و امتدادش در عصر غیبت، آغاز برپایی دولت محمد و آل محمد علیهم‌السلام تحقق خواهد یافت، و نخستین کسی که آن را بر پا می‌کند امام دوازدهم است؛ به این ترتیب امام دوازدهم، اولین مهدی‌ها خواهد بود بعد از اینکه اصل مقام امامت را در طول دوران غیبت دارا بوده است؛ همچنین ایشان علیهم‌السلام نخستین مؤمنان از ائمه دوازده‌گانه است که خداوند به آنها وعده جانشینی و خلافت در زمین را با دولتی آشکار داده است.»

بنده واقعاً متوجه نمی‌شوم این چه مدل شاهد آوردنی است. همان طور که می‌بینید آنچه این شاهد می‌گوید دقیقاً خود ادعاست. حال چگونه مدعی می‌تواند شاهد هم باشد؟ حتی خود شیخ سند در ادامه روشن می‌کند از شاهد خود بهره‌ای نبرده است، و به همین دلیل شاهدان دیگری می‌آورد تا برای شاهدش شهادت بدهند!

بنابراین این شاهد می‌گوید:

«عنوان مهدی و مهدیون دارای تفسیر مستفیض و حتی متواتر در روایات اهل بیت علیهم‌السلام است که در معنای خود همچون یک اصل است، و مقصود از آن ائمه دوازده‌گانه است وقتی دولتی ظاهری را که دولت آل محمد علیهم‌السلام را تمکین می‌بخشد اقامه کند.»

پیش‌تر ما این گفته را در بوته نقد و بررسی قرار دادیم و گفتیم صاحب این ادعا حتی یک روایت از روایات مستفیض یا متواتر را به آن صورتی که ادعا می‌کند نیاورده است، تا به روش عجیب و غریب دلالت داشته باشد. در ادامه بنده به برخی روایات وارد شده در حق مهدیون علیهم‌السلام خواهم پرداخت تا روشن کنم خود این روایات تصور شیخ سند را تکذیب می‌کنند:

۱. فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایت وصیت: «هنگامی که وفاتش فرارسید آن را به فرزندش تسلیم کند» که دلالت می‌کند به اینکه مهدیون، غیر از ائمه هستند؛ و مشخص است ائمه علیهم‌السلام پدران امام مهدی علیهم‌السلام هستند، و در اینجا ایشان علیهم‌السلام آن را به فرزندش تسلیم می‌کند.

۲. غیبت طوسی: ص ۲۸۰ دعایی از امام مهدی علیهم‌السلام هست که ضراب اصفهانی آن را

نقل کرده، و در آن چنین آمده است: «...اللهم صلّ على محمدالمصطفى، وعلى المرتضى، وفاطمة الزهراء، والحسن الرضا، والحسين المصطفى، وجميع الاوصيا، مصايح الدجى وأعلام الهدى، ومنار التقى، والعروة الوثقى، والحبل المتين، والصراط المستقيم، وصلّ على وليك و ولاية عهدك والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم، و زد في آجالهم، و بلغهم أقصى آمالهم دنيا و دينا و آخره إنك على كل شيء قدير.»

مقصود از «الأئمة من ولده» (ائمه از فرزندان) در این فرمایش مهدیون است. پس آنها فرزندان امام مهدی هستند نه پدران.

۳. در مصباح المتبهجد: ص ۴۰۵ تا ۴۱۱؛ غیبت طوسی: ص ۲۷۳ و بعد از آن در دعای وارد شده از امام رضا (علیه السلام) آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صلّ على محمد سيد المرسلين، وخاتم النبيين، وحجة رب العالمين، المنتجب في الميثاق، المصطفى في الظلال، المطهر من كل آفة، البريء من كل عيب، المؤمل للنجاة، المرتجى للشفاعة، المفوض إليه دين الله...» تا آنجا که می فرماید: «اللهم أعطه في نفسه و ذريته و شيعته و رعيته و خاصته و عامته و عدوه و جميع أهل الدنيا ما تقر به عينه و تسر به نفسه، و بلغه أفضل ما أمله في الدنيا و الآخرة إنك على كل شيء قدير...» سپس می فرماید: «و صلّ على وليك و ولاية عهدك والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم و زد في آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم دنيا و دنيا و آخرة إنك على كل شيء قدير.»

این دعا نیز مانند قبلی بر مهدیون از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) دلالت می کند نه پدران.

۴. در شرح الاخبار: ج ۲، ص ۴۲ آمده است: ... از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که مهدی و آنچه را خداوند از خوبیها و گشایشها به دست او جاری خواهد کرد یاد می کرد. نقل شده است: به آن حضرت (صلی الله علیه و آله) گفته شد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، آیا خداوند همه اینها را برای او جمع می کند؟ فرمود: «بله؛ و آنچه در زمان حیات و روزگار او نباشد در روزگار امامان پس از او از فرزندان او خواهد بود.»

این روایت به‌وضوح تصریح می‌کند مهدیون از ذریهٔ امام مهدی علیه السلام هستند نه پدران‌ش. بنده به همین مقدار بسنده می‌کنم، و چه بسا در طول نقد و بررسی شیخ سند ادلهٔ دیگری نیز ضمیمه شود.

شهودی برای شاهد

وی شهودی برای گواهی دادن برای شهادتش پیش می‌کشد. وی ابتدا چنین مقدمه‌ای بیان کرده است:

«و این تفسیر به‌صورتی روشن و مفهوم از روایات واردشده در بیان این معنا برای عنوان و توصیف مهدی مشخص می‌شود.»
سپس آنها را به شیوهٔ زیر ارائه می‌دهد:

شاهد شمارهٔ ۱

«۱. در تحف العقول در سفارش طولانی امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق ابوجعفر محمد بن نعمان احوال به مراعات تقیه و کتمان و عدم انتشار برخی امور آمده است: "پس تعجیل مکنید؛ به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد ولی شما آن را فاش کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت."

و منظور حضرت علیه السلام از این امر یعنی قیام دولت آل محمد علیهم السلام که تا روز قیامت باقی می‌ماند... و حاصل اینکه این طائفه، مهدویت را به‌عنوان مقامی برای اهل بیت دوازده‌گانه از نظر قیام آنان به دولتی آشکار که تا روز قیامت استمرار می‌یابد می‌دانند.

و فرمایش امیر علیه السلام در روایتی که کلینی در کافی با اسناد خود از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است به همین نکته اشاره می‌کند: "... و خداوند مهدی را از هرکدام از ما اهل بیت که بخواهد قرار می‌دهد."»

می‌گوییم: این حدیث هیچ ارتباطی با مسئلهٔ مهدیون ندارد، و اگر شیخ سند درصدد اثبات

این نکته است که «مهدیون» مقامی برای خود ائمه است، نه این حدیث و نه احادیث مشابه دیگری که پیش کشیده است هیچ سودی برای او در این خصوص ندارد.

از این حدیث و احادیث دیگر نظیر آن می توان دریافت اُمت فرج خود را چند مرتبه بنا به علل مختلف از دست داده است، و رهبری - که در ائمه (علیهم السلام) تجلّی یافته است - همواره آمادۀ اقدام به مأموریت پاک سازی زمین بوده و هست، و از این نظر اُمت هیچ عذر و بهانه ای ندارد. اما این معنا چه ارتباطی با مهدیون دارد و اینکه چرا با مسئله مهدیون (علیهم السلام) با این پیچیدگی برخورد می شود، به طوری که گویی یک خالاً ساختار فکری یا اعتقادی است؟ درحالی که مسئله ای کاملاً طبیعی بوده و در انسجام کامل با ساختار فکری و اعتقادی دین الهی قرار دارد.

شاید خالی از فایده نباشد گفته سید مرتضی (رحمته الله علیه) را در خصوص همین مسئله - یعنی مسئله مهدیون (علیهم السلام) - که با آن مواجه شده بود به عنوان گواه در اینجا بیاوریم. در رسائل المرتضی: ج ۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ آمده است:

هنگامی که از شریف مرتضی درباره امامت بعد از امام زمان (علیه السلام) سؤال می شود، وی می گوید:

«وقتی در مذهب ما مشخص است که جایز نیست هیچ زمانی خالی از امامی باشد که اقدام به اصلاح دین و مصالح مسلمین کند، و ما دلیل صحیحی در دست نداریم که خروج قائم برابر با از میان رفتن تکلیف باشد، پس زمان بعد از ایشان (علیهم السلام) خالی از امام واجب الاطاعه نخواهد بود؛ آیا چنین نیست؟ حال اگر بگوییم بعد از او (علیه السلام) امامی هست، این ما را از دوازده امامی بودن خارج می کند و اگر نگوییم بعد از ایشان (علیهم السلام) امامی هست ما اصلی را باطل کرده ایم که ستون مذهب است، یعنی قبح خالی بودن زمان از امام را باطل کرده ایم.»

او به این سؤال پاسخ می دهد و می گوید:

«ما مطمئن نیستیم با خروج صاحب الزمان محمد بن حسن علیه السلام تکلیف از میان برداشته شود؛ بلکه جهان می‌تواند بعد از ایشان زمانی طولانی باقی باشد، و جایز نیست زمان بعد از ایشان علیه السلام خالی از ائمه باشد، و می‌تواند پس از ایشان علیه السلام امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل آن اقدام کنند، و این در راه‌هایی که ما از طریق ائمه علیهم السلام پیموده‌ایم به ما آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا آنچه ما مکلف به آن هستیم و باید به آن ملتزم و متعبد باشیم این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و بشناسیم و ما آن را با بیانی کافی و شافی توضیح دهیم؛ چراکه موضع نیاز و اختلاف همین مسئله است؛ و این ما را از اینکه شیعه دوازده‌امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف هستیم امامت آنها را بشناسیم، و ما این را به‌صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز می‌شویم.»

پس اصل همان‌طور که سید مرتضی رحمته الله گفته است. عدم جواز خالی بودن زمان از امام یا حجت خدا در زمین است، و اگر روی ائمه دوازده‌گانه تأکید بسیاری شده باشد این به معنای وجود غیر از آنان نخواهد بود، و سخن نهایی در این خصوص کلام طاهرین علیهم السلام است.

اعتراف به مهدیون علیهم السلام

واقعیت این است که اگر سخنان شیخ سند را در پس‌زمینه اعترافات فراوانی که از بسیاری از علما در خصوص موضوع مهدیون صادر شده است به‌دقت بررسی کنیم، عجیب به نظر می‌رسد و علامت سؤال‌هایی را -به‌ویژه با توجه به این سطح استدلالی مشخصاً سست و ضعیف- برمی‌انگیزد.

اشکالی ندارد اگر در اینجا گفته‌های برخی از علما را درباره مهدیون نقل کنیم. با گفته سید محمد باقر صدر رحمته الله آغاز می‌کنم که در کتاب خود جامعه فرعونیه: ص ۱۷۵ گفته است:

«... سپس بعد از ایشان یعنی مهدی علیه السلام دوازده خلیفه می‌آیند که طبق آن روش‌هایی که زیر نظر حجت مهدی علیه السلام وضع می‌شود در میان مردم سیر می‌کنند، و در طول مدت ولایت این دوازده خلیفه، جامعه در سیری پر شتاب به‌سوی تکامل و ترقی پیش می‌رود...»

و شیخ نمازی در مستدرک سفینه البحار: ج ۱۰، ص ۵۱۶ و ۵۱۷ در باب خلفای مهدی

و فرزندانش و وقایع پس از ایشان، بعد از نقل روایت زیر: اکمال الدین: از ابوبصیر روایت شده است: به صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از پدرت (علیه السلام) شنیدم که می فرمود «بعد از قائم دوازده امام هستند». صادق (علیه السلام) فرمود: «پدرم فقط فرمود دوازده مهدی، و نفرمود دوازده امام؛ ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی با ما و شناخت حق ما دعوت می کنند.»

گفته است: «می گویم: این روشن کننده مراد از روایت ابوحمزه و روایت منتخب البصائر است، و در آن و دیگر روایاتی که دلالت می کنند بر اینکه بعد از امام قائم (علیه السلام) دوازده مهدی هستند و اینکه آنها مهدیون از اوصیای قائم و قائمان به امر او هستند تا زمان از حجت خالی نباشد، اشکالی وجود ندارد.»

اما «سید محمد صادق صدر (رحمته الله علیه)» در کتاب خود «تاریخ ما بعد الظهور: ص ۶۲۵ و بعد از آن» مبحثی را به مهدیون اختصاص داده که از ایشان (علیه السلام) با عنوان «اولیای صالح» یاد کرده است، و پاسخی به کسانی است که ادعا می کنند مهدیون یا به آن صورتی که نام نهاده اند - اولیای صالح، همان ائمه دوازده گانه هستند.

اما در پاسخ استشهاد شیخ سند به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام): «و خداوند مهدی را از هرکدام از ما اهل بیت بخواهد قرار می دهد» می توان گفت: این حدیث را می توان به معانی متعددی درک کرد که همه شان بسیار نزدیک تر از ادعای شیخ سند هستند. از این حدیث معنایی را که پیش از این ذکر کردیم می توانیم برداشت کنیم؛ اینکه ائمه (علیه السلام) همواره از آمادگی برپایی دولت عدل الهی برخوردارند؛ همچنین می توان اشاره ای به معنایی که به آن نیز پرداختیم دانسته شود؛ یعنی هشدار بر ضرورت اینکه اگر برایمان روشن شود آن مهدی که زمین را پر از عدالت می کند فرزند امام محمد بن حسن (علیه السلام) است تعجب نکنیم؛ بنابراین معنای آن به این صورت خواهد شد که شما چه بسا تصور کنید دانش کاملی از مهدی دارید به طوری که او را از میان همه مردم تشخیص می دهید، اما باید همواره در نظر داشته باشید خداوند عزوجل بندگان را آزمایش می کند و چه بسا برایتان آشکار شود منظور از مهدی شخص

دیگری غیر از آنچه است که شما تصور می‌کردید؛ و این همان نکته‌ای است که امام باقر علیه السلام به مالک جهنی فرموده است.

از مالک جهنی نقل شده است، گفت: به ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس از مردم همانندش نیست. فرمودند: «نه به خدا سوگند، هرگز این‌گونه نخواهد بود تا اینکه خود او کسی باشد که با آن [خصوصیات] برایتان دلیل می‌آورد و شما را به سوی خودش دعوت می‌کند.»^۱

در هر حال فقط وجود احتمال تطبیق هرکدام از این معانی یا دیگر معانی برای رد آنچه شیخ سند گفته است کافی است، و بنده واقعاً نمی‌دانم چرا شیخ سند به این نکته توجه نمی‌کند که او درباره امر اعتقادی خطیری صحبت می‌کند، و بر او واجب است بر ادله محکم‌الدلاله‌ای تمرکز داشته باشد، نه اینکه در چنین سطح پایینی از گزاره‌گویی سخن بگوید!

شیخ سند همان‌طور که بنده در بیشتر بحث‌هایش دیده‌ام- بسیار بر تفسیرهایی که درباره متون به ذهنش خطور می‌کند تکیه دارد، حتی اگر دور از ذهن و بی‌ربط به موضوع باشد؛ و حتی گاهی- مثل وضعیت همین موضوع مورد بحث ما- معنایی را برای متن پیشنهاد کند که هیچ ارتباطی میانشان وجود نداشته باشد، و سپس تلاش می‌کند دلایلی برایش بتراشد؛ پس متون دیگری پیش می‌کشد و برایشان دلالت‌هایی که هیچ ربطی ندارند مطرح می‌کند و به این ترتیب ما در برابر یک سریال غیرمرتبط قرار خواهیم گرفت؛ و تمام اینها به این دلیل است که شیخ به سختی تلاش می‌کند دلالت‌های واضح و نزدیک به متون را دور از چشم خواننده نگه دارد؛ و بنده واقعاً نمی‌دانم چرا او این کار را انجام می‌دهد؟ و به حساب چه فکر و خیالی، یا چه دغدغه سیاسی، یا انگیزه‌های شبیه به آن چنین می‌کند؟

شاهد شماره ۲

«۲. حدیثی که در مختصر بصائر الدرجات از ابو عبدالله جدلی نقل شده است، گفت: به محضر علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شدم. فرمود: «آیا پیش از اینکه کسی بر من و بر تو وارد شود از سه چیز به تو خبر ندهم؟» عرض کردم: بفرمایید! فرمود: «من بنده خدا هستم. من دابة الارض (جنبنده زمین)، راستی آن و عدالتش هستم. من برادر پیامبرش هستم، و من عبدالله هستم. آیا تو را از بینی و چشم مهدی باخبر نسازم؟» عرض کردم: بله بفرمایید. حضرت با دست به سینه خود زد و فرمود: «آن من هستم.»

همچنین از ابو عبدالله جدلی روایت شده است، گفت: به محضر علی (علیه السلام) وارد شدم. فرمود: «آیا قبل از اینکه کسی بر ما وارد شود تو را به هفت چیز خبر بدهم؟» عرض کردم: فدایتان شوم، بفرمایید. فرمود: «چشم و بینی مهدی را می شناسی؟» عرض کردم: شما هستید ای امیرالمؤمنین...

روایات بسیاری وارد شده مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان صاحب کزت‌ها (بازگشت‌ها)، رجعت‌ها و دولت دولت‌هاست؛ به این ترتیب او بزرگ‌ترین مهدی از ائمه اهل بیت است، همان طور که مفاد این دو روایت چنین می‌رساند که او چشم مهدی و بینی مهدی است؛ چرا که تشبیه شدن مهدی به برخی اعضای مهم و مرکزی بدن یعنی چشم و بینی - و اینکه جایگاه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) میان ائمه دوازده گانه در متصف شدن به صفت مهدی، همان جایگاه چشم است، این روشن می‌کند عنوان مهدی بر ائمه دوازده گانه با تفاوت‌هایی - صادق است.»

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید بینی و چشم مهدی است از کلام ایشان چنین برمی‌آید که مهدی (علیه السلام) شخص دیگری غیر از خودش است؛ اما اینکه علی (علیه السلام) چشم و بینی اوست یعنی چه؟ می‌تواند - طبق تعبیر ما - به این معنا باشد علی (علیه السلام) اسوه مهدی است؛ یعنی مهدی، راه و روش او را دنبال، و خطمشی ایشان را ترسیم می‌کند.

این ظاهری است که شیخ محمد سند به‌طور کامل از آن روی می‌گرداند تا مهدی را از شخصیتش خالی کند و او را به یک تفکر یا مفهوم مجرد بکشاند که بتواند بر مصداق‌های

متعدد (ائمه علیهم السلام) منطبق شود؛ به طوری که علی علیه السلام در میان این مصادیق کامل ترین مصداق شود.

این توجیه علاوه بر مخالفت با ظاهر روایت، از توضیح اینکه چرا لقب مهدی با شخص امام محمد بن حسن علیه السلام قرین شده است نه دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله امام حسن و حسین علیهم السلام ناتوان است.

بدیهی است استحقاق علی علیه السلام برای اینکه کامل ترین مصداق برای مهدی باشد از فضیلت و برتری ایشان نسبت به سایر ائمه از فرزندش علیه السلام نشئت می گیرد؛ و از آنجا که حسن و حسین علیهم السلام بعد از او علیه السلام فاضل ترین ائمه هستند پس قاعدتاً باید نسبت به امام محمد بن حسن علیه السلام به لقب مهدی سزاوارتر بوده باشند.

شواهدی دیگر

شیخ سند برخی روایاتی را که در آنها ائمه دوازده گانه علیهم السلام به عنوان مهدیون نام برده شده اند به عنوان گواه می آورد؛ مثل روایتی که شیخ صدوق در [عیون اخبار الرضا علیه السلام] روایت کرده است: محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی به ما گفت: احمد بن محمد همدانی به ما گفت: ابو عبد الله عاصمی به ما گفت: از حسین بن قاسم بن ایوب، از حسن بن محمد سماعه، از ثابت صباغ، از ابوبصیر، از اباعبدالله علیه السلام، گفت: شنیدم ایشان علیهم السلام می فرمود: «از ما دوازده مهدی هست که شش تا رفته اند و شش تا باقی مانده اند؛ و خداوند آنچه را می خواهد با ششمی انجام می دهد.»

می گویم: هیچ کس انکار نمی کند روایات، ائمه را مهدیون نامیده اند؛ ولی این به آن معنا نیست که هرگاه در روایتی لفظ «مهدیون» وارد شده باشد ما آن را بر ائمه دوازده گانه حمل کنیم؛ بلکه باید به قرائنی که در روایت هست توجه کنیم، و قرائن معیار تعیین منظور از نام گذاری هستند؛ پس اگر در روایاتی آمده باشد مهدیون فرزندان یا ذریه امام محمد بن حسن علیه السلام یا قومی از شیعیان ائمه هستند یا قرائن دیگری در روایت موجود باشد در این صورت

حمل آنها بر ائمه دوازده گانه ناممکن خواهد بود.

بازگشت به روایت وصیت

بعد از اینکه وی روایاتی را که به آنها اشاره کردیم ذکر می کند، و ما یکی از آنها را در بالا ذکر کردیم، شیخ سند در ادامه می گوید:

«و از جمله شواهدی که نشان می دهد منظور از مهدیون دوازده گانه در این روایت یعنی روایت وصیت و تسلیم آن از هر امام به امامی که پس از او می آید همان ائمه دوازده گانه بوده، این نکته است که همین روایتی که شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده و در مختصر بصائر الدرجات نیز از وی نقل شده است بیان می دارد اسم مهدی از جمله اسم های علی (علیه السلام) است که خداوند او را به آن نامیده و برای هیچ کس دیگری غیر از او (علیه السلام) صحیح نیست. پس درست این است که منظور از مهدیون دوازده گانه پس از ائمه دوازده گانه، خود آن ائمه با در نظر گرفتن نقش رجعت برایشان باشد. پس آنها (علیهم السلام) همان مهدیون هستند، و به همین دلیل در برخی از نسخه های این روایت ذکر شده است که امام دوازدهم، اولین مؤمنان و اولین مهدیون است، و پیش تر گفتیم این اشاره ای به آیه ای است که وعده رجعت را می دهد.»

پاسخ به او:

کلام شیخ سند بی ربط است؛ و شاید احساس کرده است کلامش بر وجهش استوار نیست و به همین دلیل آن را بدون توضیحی ترک کرده است! وگرنه چه چیزی باعث می شود اینکه در روایت وصیت آمده «اسم مهدی یکی از اسم های امام علی (علیه السلام) است که خدا او را به آن نامیده و برای هیچ کس دیگری غیر از او صحیح نیست» دلیلی برای اینکه مهدیون همان ائمه دوازده گانه بعد از رجعتشان هستند باشد؟!

می گویم: شاید شیخ سند گمان می کند مقصود از عبارت «این نامها برای غیر از تو صحیح نیست» که در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده، به این معناست که هیچ کسی غیر از علی (علیه السلام) به اسم

«مهدی» نامیده نمی‌شود؛ اما این فهمی است که غرضش را نقض می‌کند؛ زیرا این روایت یک زمان خاص یا یک عالم خاصی را مشخص نکرده و در نتیجه رجعت مشمول عدم صحت اطلاق اسم مهدی بر احدی غیر از علی علیه السلام خواهد شد.

به‌علاوه بنده متوجه نمی‌شوم شیخ سند این را -که در چند روایت آمده نخستین کسی که رجعت می‌کند امام حسین علیه السلام است- چگونه توجیه خواهد کرد؟ از جمله روایتی که در مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۷ و ۲۸ آمده است: حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، فرمود: «اولین کسی که به همسایگی شما بازمی‌گردد حسین علیه السلام است. او آنقدر حکومتداری می‌کند تا آبروانش از شدت کهن‌سالی بر روی چشم‌هایش بیفتند.»

پس بر این اساس -طبق گفته شیخ سند- چاره‌ای نخواهد بود از اینکه حسین علیه السلام نخستین مهدیون باشد نه امام محمد بن حسن علیه السلام!

شیخ سند سؤال می‌پرسد

سپس شیخ سند می‌پرسد:

«سؤال: و شاید شما بپرسی چرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیان ائمه دوازده‌گانه و مهدیون دوازده‌گانه از تعبیرات مغایری استفاده کرده، به‌طوری که گویی مجموعه اول، ائمه دوازده‌گانه هستند، و مجموعه دومی هم وجود دارند که تعدادشان دوازده نفر است و همه‌شان مهدیون را تشکیل می‌دهند.

پاسخ: هرچند این تعبیر در ابتدا مغایرت را به ذهن القا می‌کند اما اینها اتحاد و یکپارچگی مضامین مألوف در کاربرد هستند؛ مثل روایتی که شیخ در غیبت از فردی موثق مثل جابر جعفی روایت کرده است، گفت از ابو جعفر امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: "به خدا سوگند مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد سال و نه سال اضافه بر آن حکومت می‌کند." عرض کردم: چه موقع؟ فرمود: "بعد از قائم." عرض کردم: و قائم چند سال در عالم خودش می‌ماند؟ فرمود: "نه سال؛ سپس منتصر خروج می‌کند درحالی که خون‌خواه حسین و اصحابش است؛ پس می‌کشد و به اسیری می‌گیرد تا اینکه سفاح خروج می‌کند."

کسی که در این روایت نظر می کند چه بسا می پندارد این مردی از اهل بیت که بعد از قائم یا منتصر (که بعد از قائم خروج می کند) و خون خواه حسین و اصحابش (علیهم السلام) است حکومت می کند به مقتضای تعدد تعبیر شخصی غیر از حسین است، درحالی که از روایات بسیار دانسته می شود منتصر همان حسین (علیه السلام) است. در روایاتی که مفید در الاختصاص از جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده آمده است، فرمود: "و آیا می دانی منتصر و سفاح کیست، ای جابر؟ منتصر، حسین بن علی و سفاح علی بن ابی طالب (علیه السلام) است."

می گویم: از جمله واضحاتی که جز لجوج آن را انکار نمی کند این است که فرمایش رسول خدا (ص) به آن صورتی که در روایت وصیت آمده است: «ای علی، بعد از من دوازده امام هستند و بعد از آنها دوازده مهدی خواهند بود» و فرموده امام صادق (علیه السلام): «به راستی از ما بعد از قائم، دوازده مهدی از فرزندان حسین است»^۱ و نیز فرموده امام سجاد (علیه السلام): «قائم ما قیام می کند و سپس بعد از او دوازده مهدی هستند»^۲ همه اینها به وضوح دلالت می کنند به اینکه مهدیون همان ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) نیستند؛ اما پیچاندن این حقیقت واضح و آشکار با این توجیه که این وضعیت و آنها از «اتحاد مضامین مألوف در روایات» نشئت گرفته اند تلاشی نومیدانه و شکست خورده است و بیشتر شبیه عصای فرد لنگ می ماند. این علاوه بر آن است که مفهومی که شیخ سند بیان می کند نا واضح است و بهرغم خطیر بودن ظاهری اش او حتی به بیان حدود آن نیز توجه نداشته است؛ چراکه استدلال با آن می تواند تمام ثوابت و حدود را شامل شود و ما می توانیم چیزی را از مشرق بیاوریم و چیز دیگری را از مغرب تا از آنها ملغمه ای بسازیم با این ادعا که -طبق فهم شیخ سند- اینها از اتحاد مواد و مضامین مألوف هستند!

بله، ما می توانیم مقوله «مواد و مضامین در روایات متحد و یکپارچه هستند» را بپذیریم اما قبل از حکم کردن به آن باید این اتحاد را از طریق قرائن و ادله اثبات کنیم نه اینکه آن را شمشیری مسلط در نظر بگیریم، درحالی که حقیقت متعالی، خالی از آن باشد و بتواند بر هر

۱. منتخب الانوار المضيئة: ص ۳۵۴؛ مختصر البصائر: ص ۱۸۲.

۲. شرح الاخبار: ج ۳ ص ۴۰۰.

موردی منطبق شود!

در نهایت شیخ سند مثال نامربوطی مطرح کرده است. قائم مدّ نظر در این روایت، امام محمد بن حسن علیه السلام نیست؛ بلکه بنا بر قرائن و دلالت‌های بسیار، او آخرین مهدی از دوازده مهدی است که حسین علیه السلام بر او خروج می‌کند؛ از جمله این قرائن مدت نوزده سال حکمرانی است که در همین روایت بیان شده است؛ درحالی که روایات دیگر اشاره می‌کنند امام محمد بن حسن علیه السلام هفت سال حکومت می‌کند.

شاهد سوم

شاهد سوم را شیخ سند چنین به تصویر می‌کشد:

«شاهد سوم: اینکه از روایات مستفیض دانسته می‌شود کسی که وصیت و کلیدهای امامت و خاتم^۱ را دریافت می‌کند امام حسین علیه السلام است؛ زیرا تمامی اینها را قائم علیه السلام به او می‌دهد.»

پاسخ به او:

این قائم اشاره‌شده در روایات، امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام نیست؛ بلکه آخرین نفر از مهدیون دوازده‌گانه است. روایات این عده را با عنوان «قائم‌ها» اسم برده‌اند؛ از جمله روایت زیر:

«ای ابابکر، سرزمین کوفه که جایگاهی پاک و طاهر است، و در آن قبرهای پیامبران مرسل و غیرمرسل و اوصیای صادق قرار دارد، و در آن مسجد سهیل قرار دارد که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه در آن مسجد نماز خوانده است، و از آنجا عدل خداوند پدیدار می‌شود، و در آن قائمش و قائمان پس از او خواهند بود و آنجا منزلگاه انبیا و اوصیا و

صالحین است.»^۱

آنچه موجب می شود یقین کنیم شخص مدّ نظر، امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) نیست روایاتی است که می فرمایند کسی که امام حسین (علیه السلام) بر او رجعت می کند امامی است که عقبه و نسلی ندارد. شیخ طوسی در غیبت: ص ۲۲۴، از حسن بن علی خزاز روایت کرده است: «علی بن اباحمه بر امام رضا (علیه السلام) وارد شد و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود: «آری.» عرض کرد: من از جدت جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که امامی نخواهد بود مگر اینکه فرزندی داشته باشد. حضرت فرمود: «ای شیخ، آیا فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟ این چیزی نیست که جعفر (علیه السلام) فرمود. او فرمود امامی نخواهد بود مگر اینکه فرزندی دارد، مگر آن امامی که حسین بن علی (علیه السلام) بر او خروج می کند؛ که او فرزندی ندارد.» علی بن اباحمه عرض کرد: فدایت شوم! درست فرمودی. از جدت این چنین شنیدم.»

حال که ثابت شده است امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) نسل و ذریه ای دارد پس ثابت می شود آن امامی که امام حسین (علیه السلام) بر او خروج می کند امام دیگری است. برخی از روایاتی که به وجود ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) دلالت می کنند تقدیم حضور می شود که البته اندکی از بسیار هستند:

برخی روایات ذریه:

۱. شیخ عباس قمی رحمته الله در مفاتیح الجنان در دعا برای صاحب الزمان (علیه السلام) و به دنبال دعای شریف عهد آورده است: «... بار خدایا در خودش و خانواده اش و فرزندانش و در نسلش و شیعیانش و مردمان و خواص و عوام و دشمن او و تمام اهل دنیا، چیزی را به او عطا کن که به سبب آن چشمش روشن گردد...»^۲

۱. کامل زیارات: ص ۷۶؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶ ص ۳۱.

۲. مفاتیح الجنان: ص ۶۱۶.

۲. سید بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع صفحه ۳۰۶، زیارتی برای امام مهدی (علیه السلام) نقل کرده که در یکی از فقرات این دعا آمده است: «بار خدایا در خودش و نسلش و شیعیانش و مردمان و خواص و عوام او و دشمن او و تمام اهل دنیا به او چیزی را عطا کن که به واسطه آن چشمش روشن گردد و نفس او به سبب آن مسرور شود...»
۳. در مزار محمد بن مشهدی ص ۱۳۴، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «گویا من نزول قائم (علیه السلام) را در مسجد سهله، همراه اهل و عیالش می بینم...»
۴. در دعای سوم شعبان روز ولادت امام حسین (علیه السلام) درباره ذکر ذریه امام مهدی (علیه السلام) از ابوالقاسم بن علاء همدانی روایت شده است: «بار خدایا از تو می خواهم به حق مولود این روز ... کشته اشکها، و آقای خاندان، پیروز در روز بازگشت، در ازای کشته شدنش امامان از نسل او هستند و شفا در تربت اوست و رستگاری در همراهی با او در بازگشتش است، و اوصیای بعد از قائمشان و غیبتش از عترت او هستند، تا انتقام بگیرند و خون بها را طلب کنند، و [پروردگار] جبار را راضی کنند و بهترین انصار باشند؛ صلوات خدا بر آنان با توالی روزها و شبها...»^۱

شاهد چهارم

اما شاهد چهارمی که شیخ سند پیش می کشد به قرار زیر است:

«شاهد چهارم: اخبار متواتر درباره عقیده رجعت ائمه دوازده گانه از اهل بیت به دنیا و بازگشت کسانی که ایمان محض داشته اند یا کسانی که کفر محض داشته اند، و بازگشت دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) وجود دارند؛ و اینکه نخستین کسی که از اهل بیت (علیهم السلام) رجعت می کند حسین بن علی (علیه السلام) در زمان حجت است، و ایشان (علیهم السلام) امام بعد از حجت خواهد بود، و سپس بعد از حسین (علیه السلام)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) باز می گردد؛ و روایات رجعت ائمه دوازده گانه به دنیا

۱. مفاتیح الجنان: ص ۲۲۲؛ ضیاء الصالحین: ص ۳۱؛ مصباح کفعمی: دعای سوم روز شعبان.

بعد از وفات امام دوازدهم به صدها روایت می‌رسد. فقط روایاتی که حر عاملی در کتاب «الإیقاظ من الهجعة» روایت کرده است بالغ بر ششصد روایت می‌شود، و این علاوه بر روایاتی است که مجلسی و شاگردش صاحب العوالم و استرآبادی و بسیاری افراد دیگر روایت کرده‌اند. شمارش دقیق این روایات چه بسا بسیار بیشتر از هزار روایت شود، و بدیهی است عقیده رجعت ائمه دوازده‌گانه بعد از امام دوازدهم، این توهم را که مهدیون دوازده‌گانه یا دوازده مهدی غیر ائمه دوازده‌گانه هستند باطل می‌سازد و این تعدد را نقض می‌کند.»

می‌گوییم: شیخ سند باید روشن می‌کرد چگونه عقیده رجعت ائمه دوازده‌گانه با موضوع مهدیون از ذریه امام مهدی (علیه السلام) در تناقض است؛ اما فاقد چیزی نمی‌تواند دهنده آن چیز باشد.

واقعیت این است که هیچ تعارض و تناقضی وجود ندارد. رجعت ائمه (علیهم السلام) بعد از دولت عدل الهی که مهدیون از ذریه امام محمد بن حسن (علیه السلام) در آن حکمرانی خواهند کرد محقق خواهد شد؛ و بنده واقعاً درک نمی‌کنم چرا شیخ سند از قاعده‌ای که در حوزه‌ها تدریس می‌شود غافل است؟! قاعده‌ای که می‌گوید: میان دو موضوع ثابت‌شده، منافاتی وجود ندارد؟!

شاهد پنجم

شاهد پنجم شیخ سند به قرار زیر است:

«شاهد پنجم:

۱. شیخ طوسی در غیبت: ص ۲۲۴، با سندی از حسن بن علی خزاز روایت کرده است، گفت: علی بن اباحمزه به محضر امام رضا (علیه السلام) وارد شد و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود «آری.» عرض کرد: من از جدت جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که امامی نخواهد بود مگر اینکه فرزندی داشته باشد. حضرت فرمود: «ای شیخ، آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ این چیزی نیست که جعفر (علیه السلام) فرمود. او فرمود: امامی نخواهد بود مگر اینکه فرزندی دارد؛ مگر آن امامی که حسین بن علی (علیه السلام) بر او خروج می‌کند؛ که او

فرزندی ندارد.» علی بن اباحمه عرض کرد: فدایت شوم! درست فرمودی. از جدت این چنین شنیدم.

تفسیر این دسته از روایات به این صورت است که امام دوازدهم هنگام خروج جدش سیدالشهدا علیه السلام به این دنیا در رجعت، ذریه‌ای ندارد؛ و راز آن در این است که امام دوازدهم، وصیت و کلیدهای امامت و امانت الهی را به جدش حسین تسلیم کند. در این صورت دیگر مانعی از قبیل وجود فرزندی از صلب حضرتش باشد و استحقاق وراثت برایش مقرر شده باشد وجود ندارد تا مانع انتقال امامت به جدش یعنی سیدالشهدا شود.

پس این دسته از روایات به طور کلی نفی‌کننده وجود فرزند و ذریه برای امام دوازدهم نیست، بلکه نفی‌کننده در واپسین لحظات حیات شریفش است.

۲. کَشّی با سند خود از محمد بن مسعود، از جعفر بن احمد، از احمد بن سلیمان، از منصور بن عباس بغدادی، از اسماعیل بن سهل، از برخی اصحاب ما که از من خواست اسمش مجهول بماند ... روایت شده است، گفت: برای ما از پدرانمان نقل شده است امر [تجهیز و تدفین] امام را جز همانندش به عهده نمی‌گیرد؟ ابوالحسن علیه السلام به او فرمود: «به من خبر بده از حسین بن علی علیه السلام که امام بود یا نه؟» گفت: امام بود. حضرت فرمود: «چه کسی امر او را بر عهده گرفت؟» عرض کرد: علی بن حسین. فرمود: «و علی بن حسین علیه السلام کجا بود؟» گفت: در کوفه در دست عبیدالله بن زیاد محبوس بود. فرمود: «خارج شد درحالی که آنها نمی‌دانستند تا اینکه امر پدرش را انجام داد و سپس بازگشت.» ابوالحسن علیه السلام به او فرمود: «حال که برای علی بن حسین علیه السلام ممکن است به کربلا بیاید و امر پدرش را انجام دهد، پس برای صاحب این امر نیز ممکن است به بغداد بیاید و امر پدرش را انجام دهد و سپس بازگردد، درحالی که نه در حبس است و نه در اسارت.» علی به ایشان علیه السلام گفت: برای ما روایت شده است امام نخواهد مرد تا اینکه جانشین و نسل خود را ببیند. ابوالحسن رضا علیه السلام فرمود: «آیا در این روایت، بیش از این چیزی برای شما گفته نشده است؟» گفت: نه. حضرت فرمود: «بله، به خدا سوگند برایتان روایت شده است، به جز قائم؛ و شما معنایش را نمی‌دانید و اینکه چرا گفته شده است.» علی به ایشان علیه السلام گفت: بله، به خدا سوگند این مطلب در حدیث هست. ابوالحسن علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، چگونه با

چیزی که قسمتی از آن را رها کردی به من جسارت ورزیدی؟» سپس فرمود: «ای شیخ از خدا بترس و از کسانی نباش که مانع دین خداوند متعال می شوند.»

پاسخ:

۱. این گفته شیخ محمد سند:

«تفسیر این دسته از روایات به این صورت است که امام دوازدهم هنگام خروج جدش سیدالشهدا (علیه السلام) به این دنیا در رجعت ذریه ای ندارد»

تدلیس و فریب کاری است. روایات هرگز امام دوازدهم را ذکر نکرده اند بلکه اولی با لفظ «امامی که حسین بر او خروج می کند» و دومی با لفظ «قائم» از آن سخن گفته است، و تشخیص هویت این امام به آن صورتی که روایت اول توصیف کرده یا قائم بر حسب توصیف روایت دوم، در نهایت با وجود قرینه ای که می فرماید نسل و عقبه ای ندارد امکان پذیر است، و پیش تر گفته شد امام محمد بن حسن (علیه السلام) صاحب ذریه است، و در نتیجه امام یا قائم مدّ نظر از این روایات نیست.

۲. تفسیر شیخ محمد سند برای عدم وجود ذریه برای کسی که امام حسین (علیه السلام) بر او خروج می کند با این توجیه که هیچ رقیبی برای امام حسین (علیه السلام) وجود نداشته باشد، به روشنی گزافه است و هیچ فایده ای ندارد. می دانیم دین خدا ضرورتاً بر نص و وصیت استوار است نه وراثت نسبی، این از یک سو؛ از سوی دیگر روایات بیان می دارند برخی از یاران امام حسین (علیه السلام) در حالی که حجت قائم در میان آنهاست امام حسین (علیه السلام) را به مردم خواهند شناساند؛ همان طور که در روایت کافی، شیخ کلینی: ج ۸، ص ۲۰۶، چنین آمده است: عده ای از اصحاب ما، از عبدالله بن قاسم بطل، از ابو عبدالله (علیه السلام) در خصوص فرموده حق تعالی ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً﴾ (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم دو بار در زمین فساد خواهید کرد) روایت شده است، فرمود: «کشتن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و مجروح کردن حسن (علیه السلام)» ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ (و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی

برخواهید خاست) فرمود: «قتل حسین (علیه السلام)» ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا﴾ (پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد): «آنگاه که خون‌خواهی حسین (علیه السلام) فرارسد»؛ ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ (بندگان از خود را که سخت‌پیکار و نیرومند هستند بر شما برانگیزیم تا میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند): «عده‌ای که خداوند پیش از خروج قائم مبعوثشان می‌کند و هیچ دشمنی از آل محمد را باقی نمی‌گذارند مگر اینکه او را می‌کشند.» ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ (و این وعده‌ای است انجام‌شدنی) «خروج قائم.» ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ (سپس دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم): «خروج حسین (علیه السلام) به سوی مردم با هفتاد نفر درحالی که هرکدام کلاه‌خودهای زرینی که دو رو دارند بر سر دارند، تا به مردم بشناسانند این حسین است که برخاسته است، تا مؤمنان در او شک نکنند و بدانند او نه دجال است و نه شیطان، درحالی که حجت قائم در میان آنهاست. وقتی معرفت در دل‌های مؤمنان مستقر شد که او حسین (علیه السلام) است زمان مرگ حجت فرامی‌رسد؛ و کسی که او را غسل می‌دهد و کفن می‌پوشاند و حنوط می‌کند و در گودال لحدش قرار می‌دهد حسین بن علی (علیه السلام) است؛ و وصی را جز وصی متصدی [کفن و دفنش] نمی‌شود.»

۳. این گفته او:

«پس این دسته از روایات به طور کلی نفی‌کننده وجود فرزند و ذریه برای امام دوازدهم نیست؛ بلکه نفی‌کننده در واپسین لحظات حیات شریفش است.»

۴. می‌گوییم: این کلام عجیبی است. روایت وجود ذریه را به‌طور کلی برای کسی که حسین (علیه السلام) بر او خروج می‌کند نفی کرده و به زمان خاصی مقید نکرده است!

شاهد ششم

شیخ سند در شاهد ششم خود می‌گوید:

«شاهد ششم: آنچه در تعدادی از روایات در این مقام آمده و تأکید می‌کند این «مهدیون» ائمه‌ای فراتر از ائمه دوازده‌گانه نیستند. پس تعداد ائمه از امامان دوازده‌گانه نه تغییر می‌کند و نه افزایش می‌یابد؛ بلکه دوازده مهدی عبارت است از اشاره به دولت رجعت ائمه دوازده‌گانه. پس «دوازده مهدی» عنوان دیگری برای عقیده رجعت است که به دولت آنان (علیهم السلام) در رجعت اشاره می‌کند.»

پاسخ به او:

متون روایات به صراحت تأیید کرده‌اند آنها ائمه هستند، و پیش‌تر هنگام نقد و بررسی شاهد دوم وی برخی از این روایات را نقل کردیم.

اما شیخ سند که متون صریح روایات را نادیده می‌گیرد -متأسفانه- تلاش می‌کند با روایاتی که دلالتشان را نمی‌فهمد برای ایده خود استدلال بیاورد؛ البته اگر نگوییم آنها را از مواضعشان منحرف کرده است.

روایاتی که شیخ سند با آنها استدلال کرده است

«۱. آنچه صادق در مختصر بصائرالدرجات از ابوبصیر روایت کرده است، گفت: به صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، شنیدم از پدرت (علیه السلام) که فرمود: «بعد از قائم دوازده امام هستند». صادق (علیه السلام) فرمود: «پدرم فقط فرمود دوازده مهدی، و نفرمود دوازده امام؛ ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی با ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»

اینکه فرموده است: «نفرمود: دوازده امام» نفی منصب توهمی دوازده امام به‌عنوان مجموعه دیگری غیر از دوازده تایی اول است، تا کسی دچار این توهم نشود که ائمه در

مجموع بیست و چهار تا هستند؛ بلکه این دوازده مهدی همان دوازده امام هستند. نهایت امر آن است که این تعبیری از بازگشت، کزّت، اُوبت (رجعت) و برپایی دولتشان است که از آن به مقام امام مهدی تعبیر می‌شود؛ پس آنها مهدیون دوازده‌گانه هستند.»

پاسخ:

ای شیخ، اگر برعکسش را می‌گفتی درست بود!

وقتی امام علیه السلام می‌فرماید: «فقط فرمود دوازده مهدی، و فرمود دوازده امام» درصدد نفی ائمه بودن آنها علیهم السلام نبوده، بلکه فقط درصدد اثبات مهدی بودنشان است. برای اینکه موضوع روشن‌تر شود، مثالی می‌زنم: اگر من بگویم پیروزمندان آمدند، سپس بعد از چند روز گروهی از مردم بیایند، و به من بگویند تو گفتی افراد برتر آمدند، در پاسخشان می‌گویم من نگفتم افراد برتر آمدند بلکه گفتم پیروزمندان آمدند. حال آیا این سخن من به نفی صفت برتر بودن آنها دلالت می‌کند؟!

قطعاً نه؛ زیرا شاید برخی یا همه آنها برتر باشند، اما شاید من در زمانی قبل اینکه بگویم «پیروزمندان آمدند» درباره افراد برتر صحبت کرده بودم، و خواسته باشم امر بر شنونده مشتبه نشود تا گمان کند این افراد برتر جدید همان اشخاصی هستند که پیش‌تر درباره‌شان صحبت کرده بودم؛ پس اصطلاح «پیروزمندان» را انتخاب کردم تا میان اینها و آنها تمایز قائل شوم. بنابراین، نام‌گذاری مهدیون به این عنوان و فرمایش امام که پدرش علیه السلام فرمود ائمه بلکه فرموده است مهدیون به این معنا نیست که مهدیون، ائمه نیستند.

واقعیت این است که می‌توان از توضیح امام صادق علیه السلام: «ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی با ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند» متوجه شد حضرت علیه السلام درصدد تمایز قائل شدن میان ائمه و مهدیون علیهم السلام بوده است تا امر مشتبه نشود و گمان برده نشود ائمه همان مهدیون هستند، به آن صورتی که شیخ سند عمل کرده است!

در هر حال ممکن نیست کسی جز معاند لجوج این فرمایش امام را که «فقط فرمود دوازده

مهدی، و فرمود دوازده امام» نفی برای اینکه مهدیون ائمه باشند ببیند؛ درحالی که امام در این خصوص سکوت کرده است، و اثبات یک چیز، چیز دیگری را نفی نمی کند؛ و هرکس به دنبال دلیلی برای ائمه بودن یا نبودن مهدیون است باید در جای دیگری آن را جست و جو کند.

گروهی از شیعیان ما

شیخ محمد سند در ادامه سخنان خود می گوید:

«و اما اینکه حضرت (علیه السلام) در انتهای روایت فرموده است: «ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی با ما و شناخت حق ما دعوت می کنند» تفسیر و تأویل آن بر دو وجه است:

الف. وجهی که صاحب مختصر بصائرالدرجات ذکر کرده است؛ اینکه مقصود از مهدیون، رجعت ائمه دوازده گانه است اما به دلیل عدم تحمل عقیده رجعت توسط پرسشگر به این صورت گفته شده تا مبدا آن را انکار کند و کافر شود. وی گفته است: "بدان -خدا تو را به هدایت خود هدایت کند- در علم آل محمد هیچ اختلافی راه ندارد؛ بلکه برخی از آن برخی دیگر را تأیید می کنند. احادیث بسیاری از آنها درباره رجعت دوازده امام از اهل بیت (علیهم السلام) برای ما روایت شده است. گویا ایشان (علیهم السلام) ضعف پرسشگر را در تحمل این علم خاص دانسته است؛ علمی که خداوند سبحان هرکدام از خواصش را بخواهد به آن مخصوص می گرداند، و هرکدام از بندگانش را که اراده کند به واسطه آن تکریم می کند؛ همان طور که حق سبحان و متعال می فرماید: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (این فضیلتی از جانب خداست که به هرکس بخواهد عطا می کند؛ و خداوند دارای فضل عظیم است) (حدید: ۲۱). پس آن را به نیکویی تأویل فرموده است؛ به طوری که [پذیرفتنش] برای او سخت نباشد تا قلبش آن را انکار نکند و به آن کفر نوزد."

این استدلال و احتیاط او را این نکته تأیید می کند که امام (علیه السلام) نخواسته است برای پرسشگر -که ابوبصیر است- آشکار کند و درباره رجعت برایش توضیح دهد که از

مجموعه‌ای از روایات رجعت به‌طور کلی آشکار می‌شود رجعت عنوانی برای برپایی دولت آل محمد علیهم‌السلام است؛ به‌طوری که گویا صحبت درباره آن در دوران بنی امیه و بنی عباس با احتیاط و خفای بالایی احاطه شده است؛ تا آنجا که در روایتی آمده است زراره به‌طور پنهانی و با روشی دیگر با اصرار از امام صادق علیه‌السلام درباره رجعت پرسش می‌کرده و امام علیه‌السلام باب بحث درباره رجعت را با او نمی‌گشوده است. بله، اظهار نظر او درباره اینکه دوازده مهدی عنوانی برای رجعت اهل بیت است در جای خود متین و استوار است و مطابق با شواهدی بوده که گفته شده است.»

پاسخ به او:

همین شیخ سند در شاهد چهارم بحث خود گفته است:

«و روایات رجعت ائمه دوازده‌گانه به دنیا بعد از وفات امام دوازدهم به صدها روایت می‌رسد. فقط روایاتی که حر عاملی در کتاب «الإيقاظ من الهجعة» روایت کرده است بالغ بر ششصد روایت می‌شود، و این علاوه بر روایاتی است که مجلسی و شاگردش صاحب العوالم و استرآبادی و بسیاری افراد دیگر روایت کرده‌اند. شمارش دقیق این روایات چه بسا بسیار بیشتر هزار روایت شود.»

می‌گوییم: شیخ سند بیش از این دیگر دنبال چه گشایشی است؟! و درباره کدام احتیاط و مخفی‌کاری صحبت می‌کند؟!!

امام رضا علیه‌السلام با مأمون درباره رجعت صحبت فرموده است و ما پیش‌تر این روایت را عرضه داشتیم، و بنابراین او نمی‌تواند به ادعای احتیاط و سزای بودن تکیه کند.

این حال و روز «وجه الف» بود، اما شیخ سند در وجه «ب» می‌گوید:

«ب. منظور از «گروهی از شیعیان ما» ائمه یازده‌گانه است. آنها شیعیان پدرشان سرور اوصیا امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستند؛ همان‌طور که در احادیث روایت شده است حسن و حسین از شیعیان علی علیه‌السلام هستند چه برسد به نه امام دیگر. از امام صادق علیه‌السلام

روایت شده است: «ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای من دوست داشتنی تر از آن است که از او متولد شده‌ام؛ زیرا ولایت علی بن ابی طالب برای من فریضه است و ولادتم از ایشان فضیلت.» و نیز فرموده است: «ولایت پدرانم برای من دوست داشتنی تر از نسبم است. ولایت آنان برای من بدون در نظر داشتن نسبم به من سود می‌رساند، درحالی که نسبم بدون ولایت سودی برایم ندارد.» و توصیف "عدد دوازده" از باب تغلیب بوده است.»

پاسخ به او:

با تأسف شدید شیخ سند نمی‌خواهد به قضیه شکست خورده‌اش اعتراف کند؛ به همین دلیل به جمع‌آوری فرضیات عجیب و غریبی روی می‌آورد که برای ذهن بشری همچون یک دلکک با لباس‌هایی به رنگ‌هایی ناهماهنگ جلوه‌گر می‌شود.

اما واقعیت این است که برای اثبات شکست قضیه او همین کافی است که او را واداشته به پیشروی در چنین مسیرهای تنگ و دشواری رو بیاورد، به طوری که رشک و حسادت هیچ‌کسی را بر نمی‌انگیزد؛ و در این مسیر تناقضی را که با قلمش آمیخته شده باشد فرونگذاشته، و مغالطه‌ای باقی نگذاشته مگر آنکه او را به سوار شدن به مرکب آن ترغیب کرده است.

و حالا او با این گفته‌اش عقل‌های ما را به مسخره گرفته است:

«منظور از گروهی از شیعیان ما، ائمه یازده گانه است. آنها شیعیان پدرشان سرور اوصیا

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند.»

بسیار خب، ای شیخ محمد، اگر مهدیون مقامی برای ائمه است که در رجعت به آن می‌رسند، و اگر مقصود از «قومی از شیعیان ما» مهدیون باشد، اما اکنون تو می‌گویی مهدیون (قومی از شیعیان ما) همان یازده امام به استثنای علی (علیه السلام) هستند؛ پس تو در نتیجه می‌گویی علی (علیه السلام) رجعت نمی‌کند، درحالی که روایات می‌فرمایند رجعت می‌کند؟!!

به‌علاوه ای شیخ محمد سند، امام صادق (علیه السلام) کسی است که می‌فرماید مهدیون «قومی

از شیعیان ما هستند»، و به باور بنده عربی نیست که بتواند مخالفت کند با اینکه فهم کلام حضرت (علیه السلام) به این صورت می‌شود که مهدیون را قومی از شیعیان خودش می‌بیند. همان طور که آنها قومی از شیعیان پدرانش و فرزندان ائمه‌اش (علیهم السلام) هستند؛ و در نتیجه آنها گروهی غیر از ائمه (علیهم السلام) هستند.

روایت دیگری که شیخ سند به آن استدلال کرده است

«۲. شیخ طوسی در کتاب غیبت با سند خود از ابو حمزه از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی نقل کرده است، فرمود: «ای اباحمزه، از ما بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین هستند.» و آن را در متخصر بصائر الدرجات به طریقه دیگر نیز روایت کرده است.

توصیف آنان (علیهم السلام) به اینکه از فرزندان حسین هستند از باب تغلیب بوده است؛ این توصیف ثابت برای نه تن از دوازده تن ثابت است. همان طور که ائمه دوازده گانه در احادیث بسیار از باب تغلیب به عنوان فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توصیف شده‌اند؛ با وجود اینکه این توصیف برای یازده تن از آنها ثابت شده است؛ و همان طور که در زیارت جامعه آمده است: «و روح الامین به سوی جدتان فرستاده شد.» در حالی که مخاطبان در زیارت جامعه، ائمه دوازده گانه هستند؛ و حتی در برخی روایات این زیارات، مخاطبین زیارت جامعه، چهارده معصوم هستند.»

پاسخ به او:

شترها را این چنین آب نمی‌دهند. «تحقیق علمی» مستلزم گردآوری مجموعه‌ای از روایات و دقت در آنها برای به دست آوردن نتیجه‌ای است که روایات به آن دلالت می‌کنند؛ اما پراکنده کردن روایات به این روش طوفانی و جدا کردن آنها از یکدیگر، بسیار به دور از رویکرد تحقیق علمی است.

اکنون باید شیخ محمد سند را به مسیر تحقیق علمی که از آن منحرف شده است بازگردانیم و از او بپرسیم: آیا آنچه در روایات دیگر درباره مهدیون با این توصیف که از ذریه

امام مهدی (علیه السلام) هستند نیز از باب تغلیب^۱ بوده است؟! طبیعتاً امکان ندارد او بتواند با «بله» پاسخ دهد.

و بار دیگر از او می پرسیم: ای شیخ، آیا تو نبودی که اندکی قبل علی (علیه السلام) را از دایره مهدیون خارج می کردی وقتی ادعا کردی آنها شیعه علی (علیه السلام) هستند، و اکنون به نظر می رسد تو داری حسین (علیه السلام) را از دایره مهدیون از فرزندانش خارج می کنی، چرا که خود او (علیه السلام) از فرزندان خودش نیست؛ آیا این طور نیست؟!

و نیز می پرسیم: در کتاب منتخب الانوار المضيئه: ص ۳۵۴، و مختصر بصائر: ص ۱۸۲، روایت شده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «از ما بعد از قائم، دوازده مهدی از فرزندان حسین هستند.» آیا حسین (علیه السلام) از فرزندان خودش است؟!

به باور بنده بعد از این تناقضات و تناقضات دیگر- نه پذیرفتنی است و نه معقول است که دلالت های ظاهری واضح را کنار بگذاریم و بدون وجود هیچ گونه ضرورت مبرمی به «تغلیب» روی بیاوریم.

۱. «تغلیب» اصطلاحی در علم نحو و بلاغت، به معنای چیره کردن یا غالب کردن یکی از دو یا چند چیز بر دیگری در نام گذاری یا توصیف است. در این حالت یکی از اجزا یا افراد به دلیل اهمیت، تعداد، یا ویژگی خاصی، در نام گذاری یا اشاره به مجموعه یا گروهی غالب می شود. مثال مشهور آن «پدر و مادر» است که در زبان عربی به جای گفتن «والد و والدة» (پدر و مادر) از «والدان» استفاده می شود، یا درباره «خورشید و ماه» از عبارت «قمرین» استفاده می شود که به معنای دو ماه است، اما در واقع منظور خورشید و ماه بوده. در اینجا «ماه» غالب شده و هر دو را دربرگرفته است. (مترجم)

در فارسی هم می توانیم این را در مواردی مثل «پدران» به کار ببریم که هم شامل پدر و هم مادر می شود.

تذکره‌هایی از طرف شیخ محمد سند

تذکر اول

شیخ محمد سند در تذکر اول خود می‌گوید:

«تذکر اول: در روایات اهل بیت به تواتر آمده است زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود، و حجت قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق هست؛ و از ایشان علیهم‌السلام روایت شده است اگر در دنیا جز دو نفر باقی نمانند قطعاً یکی بر دیگری حجت خواهد بود؛ و حجت همان امام و خلیفه خدا در زمین است؛ و آنها فقط ائمه دوازده‌گانه هستند.

این از ضروریات مذهب است و به همین دلیل بعد از وفات امام دوازدهم ممکن نیست زمین از ائمه آل محمد خالی شود، و به همین جهت رجعت آنان به حیات امام دوازدهم متصل خواهد شد.»

فرهنگ تلقین یا هشدارها و تذکرات یا حکم‌های حکومتی -نه از نظر محتوا و نه شکل- با تحقیق علمی سازگاری ندارد. حال اگر تلقین خلاف واقع باشد چگونه خواهد بود؟

آری بر خلاف واقع؛ و پیش‌تر سخن سید مرتضی رحمته‌الله را که در آن تصریح کرده بود ضروریات دین و مذهب، وجود ائمه را بعد از امام مهدی علیه‌السلام اقتضا می‌کند ذکر کردیم، و گفته شیخ صدوق رحمته‌الله را در کمال الدین و تمام النعمة: ص ۷۷، به آن اضافه خواهیم کرد:

«تعداد ائمه علیهم‌السلام دوازده نفر است، و دوازدهمین آنها کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ سپس بعد از ایشان علیهم‌السلام طبق آنچه گفته شده بعد از او یا امامی خواهد بود، یا برپایی قیامت؛ و ما آن را بعید نمی‌دانیم مگر در اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آنچه دوازدهمین برای بعد از خودش ذکر می‌کند.»

پس او رحمته‌الله ضروریات مذهب را به آن صورتی که شیخ سند می‌گوید -عدم وجود مهدیون

نمی‌داند؛ بلکه وجودشان را امکان‌پذیر می‌داند و این تناقضی با هیچ کدام از ضروریات مذهب ندارد.

و همانند وی شیخ مفید رحمته الله علیه است که در ارشاد: ج ۲، ص ۳۸۷ می‌گوید:

«و بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست مگر آنچه از قیام فرزندش - ان شاء الله تعالی - روایت شده است، و روایت با قطع و یقین و به صورت ثابت شده برای آن وارد نشده است، و بیشتر روایات بیان می‌کنند مهدی این امت از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز پیش از قیامت که در آن آشوب و فتنه، علامت خروج اموات، و برپا شدن قیامت است؛ و خدا به آنچه واقع می‌شود داناتر است، و از او بازدارندگی از گمراهی را خواستاریم، و به سوی راه هدایت، هدایت می‌طلبیم.»

پس هیچ ضرورتی حصر ائمه یا حجت‌های الهی را در دوازده امام علیهم السلام لازم نمی‌گرداند؛ بلکه روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام به طور قطعی و یقینی ضرورت وجود ائمه را - که مهدیون علیهم السلام هستند - بعد از دوازده امام لازم می‌گرداند.

تذکر دوم

شیخ محمد سند می‌گوید:

«صدوق در کمال الدین با سند خود از محمد بن مسلم ثقفی نقل کرده است، گفت: شنیدم ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرمود: ... گفت: گفتیم: ای فرزند رسول خدا، قائم شما کی خروج می‌کند؟! فرمود: آن هنگام که مردان شبیه زنان شوند و زنان شبیه مردان... و خروج سفیانی از شام و یمانی از یمن و خسف در بیداء و قتل غلامی از آل محمد علیهم السلام بین رکن و مقام که اسمش محمد بن حسن نفس زکیه است، و صیحه‌ای از آسمان می‌آید که حق در او و شیعیانش است؛ در آن هنگام خروج قائم ماست؛ پس وقتی خروج کند پشت خود را به کعبه تکیه می‌دهد و ۳۱۳ مرد به گردش جمع می‌شوند.

این روایت به صراحت بیان می‌کند خروج یمانی از سرزمین یمن، و سفیانی از سرزمین

شام است؛ یعنی سرآغاز حرکت سفیانی و لشکرش از سرزمین شام است، و یمانی و سپاهیان‌ش نیز از سرزمین یمن است.

حماد در الملاحم روایت کرده است: سعید ابوعثمان، از جابر، از امام باقر (علیه السلام) در حدیثی درباره سفیانی و یمانی روایت کرده است و اینکه بعد از ظهور سفیانی، منصور یمانی از صنعا که شور و شوق فراوانی دارد با سپاهیان‌ش به سوی آنها حرکت می‌کند و با جاهلیت مردم روبه‌رو می‌شود. او با اخوص (سفیانی) درحالی که پرچم‌های زرد دارند و لباس‌هایشان رنگارنگ است رویارو می‌شود و میان‌شان نبرد شدیدی درمی‌گیرد.»

پاسخ به او:

۱. بدیهی است این تذکر هیچ ربطی به موضوع ندارد، ولی با هدفی که شیخ سند در تلاش برای رسیدن به آن است مربوط می‌شود.
۲. به قول معروف استدلال به یک چیز، فرع بر اثبات آن است. آیا شیخ سند درباره اثبات عبارت «از یمن» در روایت کمال‌الدین اطمینان دارد؟!

روشن است شیخ سند خودش را برای مطمئن شدن از این عبارت به زحمت نینداخته، با وجود اینکه این عبارت در نسخه‌ای که علی‌اکبر غفاری بررسی و تحقیق کرده و مؤسسه «نشر» در قم آنها را منتشر کرده، در پراوتز قرار گرفته است.

می‌دانیم قرار دادن یک عبارت بین دو پراوتز به این معناست که دست‌کم در تمام نسخه‌های کتاب روایت نشده، و در نتیجه وجود آن مشکوک است، و چه بسا برخی نسخه‌بردارها بنا به هر دلیلی- آن را افزوده باشند، و در نتیجه برای مشخص کردن معنا یا دلالت یا اطلاعات خاصی نمی‌توان به آن تکیه کرد.

این روایت در دو موضع از کتاب «کمال‌الدین» آمده که یکی از آنها بدون عبارت «از یمن» بوده است، به دلیل اینکه محقق خودش آن را قرار داده، یعنی عبارت میان دو پراوتز است؛ همان‌طور که برخی افرادی که این روایت را از شیخ صدوق روایت کرده‌اند این قسمت اضافی

یعنی عبارت «از یمن» را نقل نکرده اند؛ و از جمله افرادی که این روایت را از شیخ صدوق نقل کرده اند مجلسی و اربلی و طبرسی هستند.

از آنجا که شیخ سند روایت را به شکلی که در آن عبارت «از یمن» وجود دارد آورده است بنده در اینجا شکل دیگری از این روایت را که خود شیخ صدوق نقل کرده و عبارت «از یمن» در آن نیست را ذکر خواهم کرد، و به دنبال آن از برخی از علمای دیگر که این شکل از روایت را از شیخ صدوق نقل کرده اند خواهم آورد تا در نهایت برای شما روشن و آشکار شود با توجه به وجود تعارض در نقل آن، این روایت اعتباری برای منظور وی ندارد.

اول: شیخ صدوق:

«محمد بن محمد بن عصام رحمته، از محمد بن یعقوب کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن قزوینی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حناط، از محمد بن مسلم ثقفی طحان نقل کرده است، گفت: به حضور ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام رسیدم و خواستم از ایشان درباره قائم آل محمد علیه السلام سؤال کنم. قبل از پرسش خودشان شروع کردند و فرمودند:

«ای محمد بن مسلم ... از نشانه های خروج او، خروج سفیانی از شام، خروج یمانی (از یمن)، صیحه از آسمان در ماه رمضان، منادی از آسمان است که به اسم او و اسم پدرش ندا می دهد.»^۱

توجه داشته باشید قرار دادن عبارت «از یمن» در داخل پراکنش نشان می دهد در نسخه اصلی کتاب درج نشده، و محقق آن را اضافه کرده است.

دوم: ابن ابوالفتح اربلی:

«از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: به محضر ابوجعفر وارد شدم درحالی که می‌خواستیم از ایشان درباره قائم آل محمد ﷺ سؤال کنم. ایشان پیش از من سخن آغاز کرد و به من فرمود: «ای محمد بن مسلم ... از نشانه‌های خروج او، خروج سفیانی از شام، خروج یمانی، صیحه از آسمان در ماه رمضان، و منادی از آسمان است که به اسم او و اسم پدرش ندا می‌دهد.»^۱

سوم: شیخ طبرسی:

محمد بن مسلم گفت: به محضر ابوجعفر وارد شدم درحالی که می‌خواستیم از ایشان درباره قائم آل محمد ﷺ سؤال کنم. ایشان پیش از من سخن آغاز کرد و به من فرمود: «ای محمد بن مسلم ... از نشانه‌های خروج او، خروج سفیانی از شام، خروج یمانی، صیحه از آسمان در ماه رمضان، و منادی از آسمان است که به اسم او و اسم پدرش ندا می‌دهد.»^۲

چهارم: علامه مجلسی:

اکمال الدین: همدانی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از سلیمان بن داوود، از ابوبصیر، از ابن عصام، از کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حنط، از محمد بن مسلم روایت کرده است، گفت: به محضر ابوجعفر وارد شدم درحالی که می‌خواستیم از ایشان درباره قائم آل محمد ﷺ سؤال کنم. ایشان پیش از من سخن آغاز کرد و به من فرمود: «ای محمد بن مسلم ... از نشانه‌های خروج او، خروج سفیانی از شام، خروج یمانی، صیحه از آسمان در ماه رمضان، و منادی از آسمان است که به اسم او و اسم پدرش ندا می‌دهد.»^۳

۱. کشف الغمة: ج ۳ ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی: ج ۲ ص ۲۳۳.

۳. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳. اگر کوتاه بیاییم و فرض کنیم عبارت «از یمن» در روایت موجود است، و در نهایت فرض کنیم این روایت از خروج یمانی از یمن سخن می گوید این به آن معنا نیست که این یمانی همان یمانی موعود باشد. روایات ما را بر وجود بیش از یک مصداق برای یمانی راهنمایی می کنند؛ پس مقصود این روایت کدامشان می تواند باشد؟

به عنوان دلیلی برای وجود بیش از یک مصداق برای یمانی، روایت زیر را که نعیم بن حماد در الفتن: ص ۱۷۳ و ۱۷۴ نقل کرده است تقدیم حضور می کنم: سعید ابوعثمان، از جابر، از ابوجعفر (علیه السلام) برای ما روایت کرده است، فرمود: «وقتی ابقع با قومی قوی هیکل ظهور کند میانشان حماسه‌ای بزرگ درخواهد گرفت. سپس اخوص، آن سفیانی ملعون ظهور می کند، با همه می جنگد و بر همه پیروز می شود. سپس منصور یمانی از صنعا با سپاهیانش به سوی آنها خروج می کند و با خشم شدیدی که دارد همانند جاهلیت مردم را از دم تیغ خواهد گذراند. میان او و اخوص که پرچم‌های زرد و لباس‌های رنگی دارند نبردی سخت درمی گیرد که اخوص سفیانی بر او غلبه می کند. سپس روم و خروج به سوی شام آشکار می شود. سپس اخوص آشکار می شود. سپس کندی با ظاهری زیبا و آراسته آشکار می شود. وقتی به تپه «سما» رسید پیش می آید و سپس به سوی عراق حرکت می کند. قبل از آن در کوفه دوازده پرچم با نسب‌های معروف و شناخته شده برافراشته می شوند، و در کوفه مردی از فرزندان حسن یا حسین کشته می شود که به سوی پدرش دعوت می کند؛ و مردی از موالی ظهور می کند. وقتی امرش آشکار می شود و در کشتار زیاده روی می کند، سفیانی او را می کشد.»

از این روایت متوجه می شویم سفیانی بر منصور یمانی پیروز می شود، و این واقعه طبق روایت دیگری از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) قبل از حرکت سفیانی به سوی عراق است. می فرماید: «وقتی سفیانی بر ابقع، منصور، کندی، تُرک و روم پیروز شود، به سوی عراق رهسپار می شود...»^۱

و از آنجا که می‌دانیم سفیانی با یمانی موعود در عراق رویارو می‌شود پس متوجه می‌شویم این «منصور یمانی» شخص دیگری غیر از یمانی موعود است.

بنابراین وقتی تعدد شخصیت یمانی ثابت شود شیخ سند با کدام دلیل به قطعیت و یقین می‌رسد که یمانی مذکور در روایت شاهد، همان یمانی موعود بوده است؟!

آیا شیخ سند از روایتی که مرعشی در شرح احقاق الحق: ج ۱۳، ص ۳۴۲ روایت کرده مطلع بوده است: و گفته است: «آنچه قوم روایت کرده‌اند؛ از جمله علامه ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» که گفته است: همچنین از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «مهدی از مایاری شده با ترس، و تأیید شده با پیروزی است. زمین برایش پیچیده و گنج‌ها برایش آشکار می‌شود. سلطنتش به شرق و غرب می‌رسد و خداوند عزوجل به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره می‌گرداند، اگرچه مشرکان را خوش نیاید ... و سفیانی از شام و یمن خروج می‌کند...»

این روایت، همان روایت است با این تفاوت که در اینجا ذکر ی از یمانی نیست و کسی که از یمن خروج می‌کند سفیانی است. روایت شده است در یمن دو سفیانی وجود دارند که روایات او را «سفیانی هجر» نامیده‌اند. سید بن طاووس از علی علیه السلام نقل کرده است، فرمود: «پرسید از من، پرسید از من در ده [شب یا روز] آخر ماه رمضان، قبل از آنکه مرا از دست بدهید ... سپس فتنه‌هایی را که بعد از آنها اتفاق می‌افتد ذکر کرد، و فرمود: اول آن سفیانی و آخر آن سفیانی است. سپس به او عرض شد: و [این] سفیانی چیست و [آن] سفیانی چیست؟ فرمود: [این] سفیانی صاحب هجر است و [آن] سفیانی صاحب شام است.»

«هَجْر» سرزمینی در یمن است. در معجم «البلدان» آمده است:

«هجر، سرزمینی در یمن است، که میان آن و عثر یک شبانه‌روز از سمت یمن فاصله

است...»

۴. در نهایت ما چه چیزی را تصدیق کنیم و به کدام تذکر عمل کنیم؟ آیا به آنچه شیخ سند گفته است عمل کنیم یا به آنچه شیخ جلال صغیر در تحقیق منتشرشده اش در سایت برائثا تحت عنوان «یمانی هدایتگرترین پرچمهاست» عمل کنیم که موضوع یمانی از یمن را به طور کلی نفی کرده و گفته است: «به طور کلی روایات صحیح و معتبر و موثق نه در معنای نزدیک و نه دور- به یمنی بودن این مرد دلالت نمی کنند؛ بلکه منشأ این توهم که بعضی نسب این مرد را از یمن می دانند، یا روایات عامه است، یا روایاتی است که سندشان ضعیف و متنشان مضطرب است، یا روایاتی است که چون هویت منبعشان ناشناخته است نمی توانیم به آنها اعتماد کنیم.»

تذکر سوم

شیخ سند در تذکر سوم خود می گوید:

«تذکر سوم: باید توجه داشت اگر دوازده مهدی به غیر از معنای صحیحی که گفته شد تفسیر شود، در این صورت دوازده مهدی بعد از به پایان رسیدن دولت امام دوازدهم یعنی بعد از وفاتش نقش خواهند داشت، نه در طول دوره زندگی امام دوازدهم و در دولتش، چه برسد به اینکه در دوره غیبت ایشان (علیه السلام) نقشی داشته باشند؛ و این نکته ای است که راه را بر مدعیانی که در طول غیبت کبرا پیراهن این منصب را به تن خود می کنند می بندد.»

پاسخ به وی:

۱. معنای صحیح همان معنایی است که متون بیان کرده اند نه گزافه گویی های بیهوده. روایات بیان می کنند مهدیون غیر از ائمه دوازده گانه هستند، و ما به حمد الهی در این ردیه این نکته را ثابت کردیم.

۲. مسئله نقش آنها و اینکه آیا بعد از وفات امام دوازدهم خواهد بود یا در طول حیاتش، و اینکه آیا در زمان غیبت نیز نقشی دارند یا نه، تمامی این پرسش‌ها با موضوع اصلی یعنی اینکه مهدیون همان ائمه دوازده‌گانه هستند یا نه هیچ ارتباطی ندارند؛ و حتی از سخن خود شیخ سند در اینجا روشن است دست‌کم این احتمال وجود دارد که مهدیون، گروهی غیر از ائمه هستند، و به همین دلیل او اعتراف کرده آنچه نوشته تفسیر بوده است و ما بهره علمی او و واقع‌گرایی‌اش را مشاهده کردیم. و اگر او اطمینان داشت مهدیون قطعاً خود ائمه هستند در این صورت چنین تذکری نمی‌نوشت؛ و بنده واقعاً درک نمی‌کنم چطور او جرئت می‌کند تذکر بدهد و هشدار بدهد، درحالی که هیچ قطعیتی ندارد؟!

۳. به‌طور کلی هیچ مانعی وجود ندارد که برخی از مهدیون -از جمله اولینشان- در زمان غیبت کبرا نقشی داشته باشند. اینکه درباره آنها روایت شده است بعد از دوازده امام هستند، همانند آن در حق ائمه دوازده‌گانه نیز روایت شده، و این مانع نشده است برخی از آنها علیهم‌السلام از جمله اولینشان علی علیه‌السلام در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقشی داشته باشند. در الخصال، شیخ صدوق: ص ۴۳۰، از اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: مرا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ده خصلت نصیب است که اگر آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند به‌جای یکی از آنها می‌بود آن‌گونه خوشحال نمی‌شدم. فرمود: ای علی! تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. تو در قیامت نزدیک‌ترین مردم به من هستی، و خانه تو در بهشت روبه‌روی خانه من است همان‌طور که برادران در راه خدا با یکدیگر مواجه می‌شوند، و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت هستی، و تو وصی و وارث من بر اموال و دارایی‌های من و اهل‌بیتم و مسلمانان در تمام غیبت‌ها هستی. شفاعت تو شفاعت من است. دوستدار تو دوستدار من، و دوستدار من دوستدار خدا، و دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست.»

و مقصود از این فرموده حضرت علیه‌السلام «در تمام غیبت‌ها» یعنی در طول حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

در خصال: ص ۵۵۳ تا ۵۵۸، از عامر بن وائله روایت شده است که من در روز شورا (بعد از

۶۲انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - مهدیون دوازده گانه، فرزندان امام مهدی (علیه السلام)

عمر) در آن خانه بودم. شنیدم علی (علیه السلام) می فرمود: «ابوبکر خلیفهٔ مردم شد و به خدا سوگند من به امر خلافت مُحِق تر و شایسته تر از او بودم...». سپس فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره اش فرموده باشد تو وصی و وارث من بر اموال و دارایی های من و اهل بیتم و مسلمانان در تمام غیبت ها هستی...»

از علی (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی، تو وصی و وارث من بر اموال و دارایی های من و اهل بیتم و مسلمانان در تمام غیبت ها هستی.»^۱ یعنی در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

تذکر چهارم

وی در تذکر چهارم خود می گوید:

«تکیه بر قرعه کشی و طلب خیر و استخاره در اصول عقاید، از جمله مصادیق سبک شمردن عقل و تمسخر فکری است که ما هیچ جا نظیر آن را نمی یابیم جز نزد بی خردان. از ضروریات فقه امامیه و فقه مسلمانان این است که قرعه، آخرین ادله و معیارها در مسائل فرعی است چه برسد به اینکه در مسائل عقیدتی به آن توسل جسته شود، و چه برسد به اینکه در اصول عقاید استفاده شود.»

پاسخ به وی:

شیخ سند باید در گفته هایش بسیار دقت کند؛ زیرا عاقبت ظلم و ستم پناه بر خدا سخت و وخیم است. کسی نمی گوید عقاید یا فروع از قرعه کشی و استخاره برگرفته می شوند؛ البته درست است که گفته شود استخاره برای تشخیص مصداق مفید است، و بنده تکرار می کنم برای «تشخیص مصداق» نه برای استفاده در اصل مفهومی که برایش به نص صریح نیاز

۱. مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی: ج ۱ ص ۳۹۲ و ۳۹۳.

است. روایت شده است صفوان شتریان رضی الله عنه در دوران فتنه واقفیه برای اثبات امامت امام رضا علیه السلام به استخاره متوسل شده است. شیخ طوسی در کتاب غیبت صفحه ۵۴ از علی بن معاذ نقل کرده است، گفت: «به صفوان بن یحیی گفتم: با چه چیزی بر علی علیه السلام یعنی امام رضا قطعیت یافتی؟ گفت: نماز خواندم و به درگاه خدا دعا کردم، و استخاره گرفتم و به او یقین حاصل کردم.»

و الحمد لله وحده.